

بسم الله الرحمن الرحيم

## عنوان

تدوین - تضارب آراء و مشورت

## چکیده

چنانکه در قسمت اول این مجموعه از مقالات ذکر گردید برای طی مراحل تدوین بایستی طی جلسات ویژه ای تضارب آراء و مشورت لازم صورت گیرد .

زیر مجموعه موضوعات این گام در این مقاله شرح داده شده است

تضارب آرا شامل جلساتی است که نظریه های مختلف در آن طرح میشود و نظرات مختلف در جلسه در مقابل آن نظریات مطرح و نهایتاً نظریه تکمیل و تصحیح شده ای ارائه میگردد .

## کلمات کلیدی

تضارب آراء، جدال احسن، مشورت ، نجوا

## تضارب آراء

## تمثیل

مطلب این است که گاهی ما می‌گوییم این تمثیل است، این یعنی در مقابل تعیین. یک تمثیل یک اصطلاح منطقی است در قبال قیاس، آنکه مراد نیست. اگر گفتیم مثلاً «کتب زید» این زید تمثیل است؛ یعنی اینکه می‌گویند فاعل مرفوع است ما مثالی اینجا یافتیم. این تعیین نیست، این تمثیل است. این تمثیل در مقابل تعیین است؛ یعنی این اصل کلی است اختصاصی به مورد ندارد. نه اینکه تمثیل در قبال قیاس باشد.

این ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، وضعی شد که جامعه را روشن کرد. جامعه عالم، جامعه عاقل، اینها را تربیت کرد و آن جامعه عالم و جامعه عاقل توانستند دو امپراطوری که در دو طرف شرق و غرب بود هر دوی اینها را رام کنند و گرنه این حجاز یک حیاط خلوتی بود بین ایران و روم. نه قدرت مالی داشتند، نه قدرت نظامی داشتند که بتوانند امپراطوری ایران را شکست بدهند یا قیصرهای روم را شکست بدهند اینها کاره‌ای نبودند. قسمت / ۶ جمعه/تسنیم

## جدال احسن

و اما اینکه گفته شد جدال احسن آن است که هم حق باشد هم مورد قبول طرف باشد، این جدال گاهی به صورت قیاس اقترانی است گاهی به صورت قیاس استثنایی. هر جا جدال شده، چه در بیانات نورانی حضرت خلیل حق، چه در استدلالات نورانی صدیقه کبری (سلام الله علیها) در حدیث فدک، از همین قبیل است. آن قیاس اگر قیاس اقترانی است صغری یا کبری یا هر دو باید مقبول طرف باشد و اگر قیاس استثنایی است آن قضیه شرطیه باید که مقبول او باشد. استدلال وجود مبارک خلیل حق بر اساس جدال احسن است و آن جدال احسن این است که اگر اینها خدا بودند آفل نبودند، چون آفل هستند خدا نیستند، برای اینکه شما خدا را می‌خواهی آن وقتی که نیست چه کار می‌کنی؟ این را قبول داریم. این مطلبی است حق و آنها هم قبول دارند؛ منتها به صورت قیاس شرطی بیان شده که حالا اینکه نیست الآن، مشکل شما را چه کسی حل می‌کند؟ افتادید در تاریکی. ستاره را می‌گویید؟ ستاره هم گاهی هست گاهی نیست. ماه را می‌گویید؟ ماه گاهی هم هست گاهی نیست. آن که گاهی هست و گاهی نیست که مشکل ابدی شما را حل نمی‌کند. این یک قیاس استثنایی است نه اقترانی و مقدمه شرطی دارد، این مقدمه شرطی‌اش هم مقبول است.

در جریان جدال وجود مبارک صدیقه کبری هم همین طور است، فرمود به من نَحْلَه کرد، شاهد هم آوردند. حالا با اینکه حضرت «ذو الید» است، شما از «ذو الید» بینه می‌خواهی؟ کاری که زیر این آسمان کسی نکرده است. الآن در این هفت میلیارد بشری که روی زمین زندگی می‌کنند، بعضی مسلمان‌اند بعضی یهودی‌اند بعضی مسیحی‌اند بعضی زرتشتی‌اند، بعضی کمونیست‌اند، بعضی لائیک‌اند، هر کسی در مغازه نشسته ید دارد، علامت ملکیت است. شما از «ذو الید» داری بینه می‌خواهی، از حضرت بینه خواستی که شاهد تو کیست؟ این دست من است، من «ذو الید» دارم، شما از من شاهد می‌خواهی؟ حالا بسیار خب! حالا که از من شاهد خواستی شاهد آوردم، شاهد را رد کرد. حضرت استدلال می‌کند که می‌گویید پس به نظر شما این مال من نیست. اگر به من نداد و ملک خود حضرت بود، حضرت در حالی که مالک این قریه فدک بود رحلت کرد، به من ارث می‌رسد. این قضیه، قضیه حقی است. نه اینکه در جدال احسن معنایش این است که محمول را قبول دارد یا موضوع را قبول دارد مجادله کرده باشد. حضرت سخن صد درصد حق گفت؛ اول که فرمود نَحْلَه است حق است. مثل ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ﴾ [۲۱] این ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ﴾ فرض محال است، چون فرض محال است نتیجه محال هم می‌دهد. اگر دو خدا در زمین باشد، ﴿لَفَسَدَتَا﴾. اگر این مال من نباشد، ادعای تو باطل است. اگر بخواهی از من بگیری، حالا بر فرض که نَحْلَه نباشد، این را که یقین دارید حق است؛ یعنی او در حال مالک بودن رحلت کرده است پس به من می‌رسد.

غرض این است که اینکه قبلاً اشاره شد در جدال احسن، حتماً مقبول طرف باید باشد، برای همین جهت است و مقبول هست ولو اینکه «فی نفسه» هم حق است؛ منتها از این راه نیست از راه دیگر هست. از اینکه این فدک حق مسلم حضرت بود این «حق لاریب

فیه»؛ منتها راهش نحلّه است، اگر نحلّه نباشد راهش میراث است. این مطلب اگر آن نباشد این هست که حق است. قضیه، قضیه شرطیه است؛ نظیر ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ﴾. بنابراین اگر در جدال أحسن سخنی رفت، از همین قبیل است.

#### فرق جدال احسن و مرء

مستحضرید در بحث ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [۲۵] گذشت که اگر صبغه مقبولیت، معیار باشد می‌شود «جدال أحسن» و اگر صبغه معقولیت معیار باشد می‌شود برهان و چون جدال اینها «جدال أحسن» است و نه «مرء» باطل که در حج تحریم شده است؛ [۲۶] «مرء» آن است که فقط از مقبولیت، انسان کمک بگیرد و از معقولیت صرف نظر کند؛ چیزی که مقبول عده‌ای است، اگر معقول نباشد که انسان از آن استفاده نمی‌کند و می‌شود جدال باطل؛ انسان از عجز و ضعف طرف سوء استفاده کند که می‌شود جدال باطل. جدال حق آن است که این دو عنصر را داشته باشد: هم معقول باشد و هم مقبول؛ منتها صبغه مقبولیت مراد است. هر جدالی که در بیانات نورانی اهل بیت (علیهم السلام) آمده است «جدال أحسن» است؛ یعنی «حق فی نفسه» و آنها هم قبول دارند، چون از آن جهت که آنها قبول دارند و استدلال می‌کنند، می‌شود جدال. قسمت / ۱۷ صافات / تسنیم

#### جلسات پنهان

در جریانی کسانی که پشت درهای بسته علیه نظام توطئه می‌کنند فرمود: ﴿هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾، [۲۲] حالا این اختصاصی به انبیای گذشته ندارد، الآن هم همین طور است. فرمود آنها که پشت درهای بسته بیتوته می‌کنند، جلسات سری شبانه تشکیل می‌دهند علیه مسلمان‌ها مؤمنان و علیه دین خدا، خدا با آنهاست. این ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ که برای همه است. این ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ [۲۳] که برای مؤمنان است. این معیتی که خدا در پشت درهای بسته با تبهکاران است؛ یعنی در کمین است که آنها را همان جا بگیرد.

«فتحصل» که خدا سه نوع معیت دارد: یک معیت مطلقه است که ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾. یک معیت خاصه مؤمنین است که ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾، که هر وقت آنها خواستند بیفتند دست آنها را بگیرد. معیتی هم با کفار هست که پشت درهای بسته که آنها دارند توطئه می‌کنند در همان درون اتاق آنها را خفه می‌کند، ﴿هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾. اینجا که ذات اقدس الهی فرمود اگر کسی گناه کرد به خود ظلم کرد، برای اینکه گناه نتیجه‌اش هر چه باشد عصاره عمل خود ماست، از جای دیگر که نیامده، از درون خود ما برمی‌خیزد. محصول کار خود ماست، می‌شود: ﴿فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾. قسمت / ۲۰ طلاق / تسنیم

## دیدار و بازدید

یک بیان نورانی از حضرت امام (سَلَامُ اللهُ عَلَيْهِ) است که چند بار هم نقل شد، فرمود «تَزَاوَرُوا»، به زیارت یکدیگر بروید، ترک نکنید یکدیگر را، خود زیارت شما که یکدیگر را ترک نمی‌کنید یک حسنه‌اید، برای اینکه در همین زیارت، چون شیعیان ما هستید، حرف‌های ما را نقل می‌کنید «تَزَاوَرُوا»، برای اینکه شما چند نفر شیعیان ما که دور هم جمع می‌شوید، به هر حال حدیثی از ما نقل می‌کنید، «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا وَ أَحَادِيثِنَا تُعْطَفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»، [۸] فرمود سخنان ما شما را به صورت یک امت واحده درمی‌آورد، همه ما شنیدیم یا گفتیم و می‌گوییم؛ «سنگ روی سنگ بند نمی‌شود»، درست هم هست، الآن این برج‌هایی که می‌سازند، طبقه اول سنگ است، طبقه دوم را اگر سنگ بگذارند روی آن، بند نمی‌شود. یک ملات نرمی لازم است که این سنگ‌ها را با هم جمع بکند تا بشود برج. فرمود سخنان ما آن ملات نرم است، وگرنه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. اینکه می‌بینید بخشی از رسانه‌ها، بخشی از گوینده‌ها، بخشی از افراد، - معاذالله - طوری هستند که هر وقت تریبون دستشان است: ﴿أَعْنَتُ أُخْتَهَا﴾، [۹] این برای اینکه این بیانات نورانی امام حل نشده است. فرمود حرف‌های ما عاطفه ایجاد می‌کند، وگرنه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، افراد هر کدام یک سنگ هستند، هر کدام خودشان را می‌خواهند، آن که این سنگ‌ها را به هم جمع می‌کند، آن عاطفه و محبت و ادب و گذشت و انسانیتی است که از حرف‌های ما درمی‌آید. غرض این است که یک حرف‌های عاطفی لغو و نفسانی صرف که ظاهرش نشاط است و باطنش نیست، این در قیامت نیست. اگر هست، لذت عقلی است؛ حق پیروز شد، آدم خوشحال است، خوشحالی عقلی دارد نه خوشحالی نفسی. قسمت ۵/طور/تسنیم

## محافل تصمیم‌گیری

مطلب دیگر برخی‌ها نقل کردند که این محفلی که حضرت داشت و خیلی مشتاق داشت آن صحنه‌هایی بود که می‌خواستند تصمیم بگیرند برای اعزام به جبهه ﴿مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ﴾، [۱۰] آن ﴿مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ﴾ که در بعضی از آیات بود ناظر به همین است، در سوره مبارکه «آل عمران» مقاعد یعنی محفل تصمیم‌گیری عملیات، مثل اینکه می‌گوییم شب‌های عملیات است یا روز عملیات است آن طوری که حضرت تصمیم گرفتند محفلی بود که می‌خواستند جریان بدر را، یا أحد را، یا حنین را، یا امثال آن را بررسی کنند، آن‌جا خیلی مشتاق داشت عده زیادی برای جهاد، عده زیادی برای شهادت تلاش و کوشش می‌کردند. این طور بود که وقتی وجود مبارک حضرت می‌گفت ما امکانات زیادی نداریم شما را به جبهه اعزام کنیم، ﴿تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾، [۱۱] دو جای قرآن این جمله نورانی هست: یکی درباره اهل کتاب است که آثار مسیح و کلیم الهی (سلام الله علیهما) را دیدند تربیت شده بودند منتظر ظهور حضرت بودند وقتی آیات الهی نازل می‌شد: ﴿تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾، [۱۲] نفرمود اینها گریه شوق داشتند، نفرمود دموع از چشمان اینها می‌ریخت، فرمود چشمشان می‌ریخت. ﴿تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ﴾، نه «دموعهم تفيض». اگر کسی مشتاقانه گریه کند تمام

شبکه چشم او را اشک بگیرد و این اشک بریزد مثل اینکه چشم دارد می‌ریزد. نفرمود دموعشان می‌ریزد، فرمود تو داری می‌بینی که چشمشان می‌ریزد این برای کسانی بود که بشارت وحی و نبوت حضرت را شنیدند مشتاقانه عازم ادراک محضر حضرت بودند که اگر ﴿أَنْزَلَ﴾ آیه‌ای از طرف ذات اقدس الهی، ﴿تَرَىٰ أُعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ﴾. قسمت

۱۳/مجادله/تسنیم

یک عده هم عزیزانی بودند که رزمنده‌های صحنه بدر و امثال بدر بودند. اینها می‌آمدند به حضرت می‌گفتند که امکانات بده ما برویم جبهه. اینها ﴿لَا يَجِدُوا﴾ چیزی را که تو داشته باشی به اینها بدهی، ﴿تَوَلَّوْا﴾؛ برمی‌گردند از حضور شما، اما ﴿تَوَلَّوْا وَ أُعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ﴾؛ تمام چشمشان می‌ریزد. اینها حُسن عاقبت داشتند اینها هم از شوق آمده بودند که اعزام بشوند ولی حضرت فرمود ما نداریم امکاناتی که شما را به جبهه اعزام کنیم، اینها این طور بودند.

غرض این است که اصل کلی قرآن بی‌تقیه بیان شده؛ چه بدری چه غیر بدری آنها که حُسن عاقبت نبودند قرآن بیان کرده است. اما انبیا اولیا(علیهم الصلاة و علیهم السلام) مأمور نبودند که به باطن عمل بکنند گاهی که ضرورت اقتضا می‌کرد انجام می‌دادند.

مطلب دیگر که خدا فرمود ما ترفیع درجه می‌دهیم، در رفعت درجه یک بیان نورانی از امام سجاد(سلام الله علیه) هست که قبلاً هم نقل شد فرمود ذات اقدس الهی برای ترفیع درجه عالمان دین، آنها را با ملائکه ذکر می‌کند. [۱۳] همان آیه سوره مبارکه «آل عمران» را حضرت شاهد آورد. فرمود ببینید در سوره مبارکه «آل عمران» خدا علما را با ملائکه در کنار خود ذکر می‌کند، فرمود: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾ [۱۴] این از بیانات نورانی امام سجاد است که وقتی خدا می‌خواهد ردیف کند علمای توحید را با ملائکه در کنار خود نام می‌برد؛ این دیگر در آن روایت امام سجاد نیست، دیگران را در مسائل مالی می‌فرماید ما باران می‌دهیم فضای مناسب تا این زمین رویدنی‌های خود را عرضه کند: ﴿مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ﴾؛ [۱۵] این باید بفهمد که این ارزشش چیست. یا آیه‌ای که می‌فرماید: ﴿كُلُّوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ﴾ [۱۶] این مغز میوه برای شما پوستش برای دام‌های شما، این باید بفهمد که این ارزش نیست. این با دام ذکر می‌شود، آن‌جا که ارزش است با فرشته ذکر می‌شود. اینجا که ارزش نیست کنار دام ذکر می‌شود. این در آن روایت نیست ولی از قرینه آن روایت فهمیده می‌شود. قسمت/۱۳ مجادله/تسنیم

در بخش‌هایی ذات اقدس الهی پاداش اینها را در دنیا و در آخرت می‌دهد فرصت می‌دهد حتی در بهشت وسعت منزل را، برکت اینها می‌کند. در جریان مناجات محمود و ممدوح خیلی‌ها اسراری داشتند چه در زندگی خودشان چه در زندگی فردی چه در زندگی جمعی می‌خواستند از حضرت سؤال بکنند، در جمع نمی‌شد. یا رویشان نمی‌شد، یا به درد همه نمی‌خورد. وقت خصوصی می‌خواستند با حضرت نجوا بکنند. حضرت فرمود این عیب ندارد، ولی شما وقت دیگران را هم می‌گیرید. وقت برای همه است، شما قبلاً کمکی

به جامعه اسلامی بکنید؛ حالا به یک شخص یا به شخصیت یا به یک صندوق یک مقدار صدقه بدهید که حق دیگران هم محفوظ باشد بعد وقت خصوصی بگیرید. فرمود: ﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ﴾؛ خودتان بخواید نجوا بکنید معیارش قبلاً گذشت با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بخواید نجوا کنید وقت خصوصی بگیرید ملاقات خصوصی داشته باشید، حق دیگران را دارید ضایع می کنید. برای اینکه حق دیگران تأمین بشود، بودجه‌ای به بیت‌المال اضافه کنید که مشکل جامعه حل بشود بعد وقت خصوصی بگیرید. ﴿فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ﴾ صدقه را هم مستحضرید غیر از هدیه است، غیر از هبه است، غیر از بخشش‌های عادی است، صدقه یک امر قریبی است قصد قربت می خواهد. یک وقت کسی دوستش از مسافرت آمده، این برای چشم‌روشنی چیزی می دهد، خانه‌ای ساخته یا موفقیتی پیدا کرده، علمی پیدا کرده انسان چیزی می دهد، اینها صدقه نیست. اینها قصد قربت نمی خواهد، یک امر عادی است؛ اما اگر بخواید ثواب ببرد، باید قصد قربت بکند. صدقه عبادت است، یک؛ وقتی دادند نمی شود پس گرفت، این دو؛ چون قوام آن، قریبی بودن است و این هم امر لازم است. صدقه یک حکم خاص و احکام مخصوص دارد، غیر از هبه است و امثال آن. قسمت ۱۳/ مجادله/تسنیم

#### روش انتقال نظر

براساس آنچه در سوره مبارکه «نحل» گذشت که ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، [۲] گاهی از راه برهان و حکمت، مردم را هدایت می کند؛ گاهی از راه موعظه و نصیحت؛ گاهی از راه جدال احسن که فرق این سه روش، در ذیل آیات سوره «نحل» گذشت.

قرآن کریم، تعلیمش را جدای از تزکیه و تزکیه‌اش را جدای از تعلیم، ذکر می کند. تمثیلش که ذیل مسئله موعظه و نصیحت است را جدا ذکر می کند، جدالش را هم جدا. جدال آن است که قیاسی که تشکیل می شود مقدماتش حق باشد، یک؛ مقبول طرف بحث باشد، دو، چون اگر مقبول باشد، ولی حق نباشد، سوء استفاده از جهل مخاطب است و این از حرم امن قرآن دور است و اگر حق باشد و طرف قبول نداشته باشد، می شود برهان محض، باید کاری کرد که او متوجه بشود، ﴿وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ یعنی آن قیاس شما دو شرط اساسی را باید داشته باشد: حق باشد «فی نفسه»، مقبول طرف هم باشد. اگر مقبول باشد و حق نباشد، این می شود مرآء و سوء استفاده از جهل مخاطب و یک چنین کاری در حرم امن قرآن نیست. قسمت ۴/ جمعه/تسنیم

#### مشورت

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ

در بخش‌های مشورت هم فرمود: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾، [۱] نه «امر الله». در اموری که مربوط به اداره زندگی خانوادگی یا جمعی است، با هم مشورت می‌کنند؛ اما در احکام الهی جا برای مشورت نیست، احکام شریعت نه جای برای استخاره است، نه جا برای مشورت؛ جا برای قرآن و عترت است که با منابع فقهی، احکام الهی روشن می‌شود و اما امور مردمی با «مؤتمراً» با کنگره و با نشست و با مشورت حل می‌شود. درباره احکام الهی در آیه پنج همین سوره «طلاق» فرمود: ﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ﴾، این «امر الله» است. «امر الله» فقط باید از ناحیه خدا صادر بشود؛ یعنی حکم خدا و این هم نازل کردن است. قبلاً هم ملاحظه فرمودید ذات اقدس الهی دو چیز را به دو نحوه نازل می‌کند: باران را نازل می‌کند به انداختن در زمین که امیدواریم به برکت قرآن و عترت این سال، سال پربرکت باشد که این کشور نیازی به بیگانه نداشته باشد و در قرآن هم فرمود: ﴿وَأَلُو اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، [۲] مردم اگر بیراهه نروند، یک راه دیگران را نبندند، دو؛ ما باران کافی می‌فرستیم، ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾، [۳] حالا نماز استسقاء و امثال آن، دستورهای جداگانه است، جزء نوافل کار است؛ اما فرائض کار این است که مردم اگر بیراهه نروند و راه دیگری را نبندند، ما یقیناً باران به اندازه کافی می‌فرستیم. اگر کسی - خدای ناکرده - اهل احتکار بود یا زیادبخر بود، یا دو تابعیتی بود بگوید روزی نظام برگردد ما چرا ایران بمانیم! این به آیه عمل نکرده است. در سوره مبارکه «مائده» فرمود یک عده اصلاً دو تابعیتی هستند یک چشمش به ایران است یک چشمش به بیگانه است که اگر یک وقت مثلاً - خدای ناکرده - اوضاع به هم خورد فوراً برگردند یا دیگران کمکشان نکنند: ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾، [۴] فرمود یک عده قلبشان مریض است. منتظرند که - خدای ناکرده - آسیبی در کشور پیدا بشود اینها فرار کنند. اینها را نفرمود: «یسارعون الیهم» فرمود: ﴿يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾؛ یعنی قلباً با آنها هستند، نه اینکه بی تفاوت باشند. اینها را قرآن فرمود نمی‌گذارند برکات الهی نازل بشود. ﴿وَأَلُو اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، فراوان! این خداست! این آیه است! ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾؟ از او راستگوتر؟ ﴿مَنْ أَوْفَىٰ بَعْثِهِ مِنَ اللَّهِ﴾، [۵] از او باوفا تر در فکر کسی نمی‌آید. ما از ذات اقدس الهی به برکت کربلای حسینی قسم می‌دهیم که این کشور را مثل سال قبل گرفتار خشکسالی نکند، هر روز دعا بکنیم باران فراوان نازل بکند که این کشور به بیگانه نیازمند نباشد، ولی فرمود اگر شما این کار را بکنید ما برکاتمان یقینی است.

در امر خدا جا برای مشورت کردن یا برای استخاره و اینها نیست: ﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ﴾، قسمت ۷/ طلاق/ تنسیم

فرمود: ﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ﴾، به دست شما ندادیم، آن طرفش به دست ماست. این باران نیست که انداخته باشیم. این حبل متین است، دست خود ماست؛ لذا کلّ عالم بخواهند جمع بشوند قسمت ۷/ طلاق/ تنسیم

با یکدیگر مشورت کنید. «إِثْمَر»؛ یعنی امرخواهی، مشورت کردن، نظرخواهی تا با خرد جمعی زندگی کنید. ﴿إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ﴾ که به موسای کلیم پیام رساندند همین است؛ یعنی اینها در اتاق فکر نشستند مشورت می‌کنند اِثْمَار می‌کنند؛ یعنی مشورت می‌کنند تا به تو آسیب برسانند. اینکه می‌گویند «مؤتمر مؤتمر»؛ یعنی یک کنگره یا نشستی که با یکدیگر براساس خرد جمعی می‌خواهند تصمیم بگیرند. این را می‌گویند «مؤتمر». «إِثْمَرُوا»؛ یعنی با یکدیگر مشورت کنید.

درباره امور شخصی فرمود مؤمنان کسانی‌اند که ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [۱۱] اما معنای آن این نیست که در مسائل شرعی مشورت بکنند. مسائل شرعی آن شریعت «حکم الله» است نه «امر الناس». اینکه فرمود: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾، یعنی آنچه به امر جامعه و خلق برمی‌گردد؛ یعنی موضوعات، آن را با مشورت حل کنند و انجام بدهند؛ اما «حکم الله» که «امر الله» است که به مشورت کسی نیست. البته فقیهان و مجتهدان مشورت می‌کنند تبادل نظر می‌کنند تا بفهمند خدا چه فرموده است و این امر به مشورت برای کشف امر الهی است نه اینکه در امر خدا حکم خدا مشورت بکنند، چون حکم خدا الا و لابد به دست ذات اقدس الهی است. فرمود: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾، نه «امر الله». پس شریعت به مشورت نیست، شریعت به وحی است ولاغیر! اما موضوعات و اداره امور و امثال آن این است.

پس یک جا دارد که ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾، یکی هم در مسائل خانوادگی فرمود اِثْمَار کنید، مشورت کنید، خرد جمعی کنید، امور خانوادگی را با فکر یکدیگر حل کنید که مبدا - خدای ناکرده - زن آسیب ببیند، یا مرد آسیب ببیند یا اساس خانواده آسیب ببیند. قسمت ۶/طلاق/تسنیم

در همین بخش فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾؛ یعنی اموری که خدا باید تدبیر بکند، مدبّر جهان است، مربی جهان است، ربّ جهان است، این ربّ مضاعف است، آن تربیت ناقص است، خدا هم ربوبیت دارد، یعنی مدبّر و مدیر است، هم مربی است که تربیت می‌کند. کاملاً یعنی کاملاً مرز ربوبیت از مرز تربیت جداست. فرمود ما کارمان را به مقصد می‌رسانیم چه بخواهید چه نخواهید. ما که عالم را به میل شما اداره نمی‌کنیم. ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾ در نظام تکوین. این امر خدا که امر تشریح است این را ما نازل کردیم یعنی آویختیم. یک طرف طناب به دست خود ذات اقدس الهی است، طرف دیگرش به قلب پیغمبر و اهل بیت(علیهم الصلاة و علیهم السلام) است؛ البته اهل بیت به برکت پیغمبر. اما درباره امور دیگر فرمود: ﴿وَأَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ﴾. قسمت ۷/طلاق/تسنیم

«امر الناس» است فرمود با مؤتمر و با نشست و کنگره و مشورت زندگی‌تان را اداره کنید: ﴿وَأَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ﴾. این مؤتمر داشتن، کنگره داشتن، پیش نشست داشتن، خود کنگره، مشورت، این کار شماس است این را امر کرده است. با خرد جمعی مشکلات خودتان را حل کنید. از همین خانواده شروع می‌شود تا مسائل اجتماعی. به هر حال یا جامعه وجود دارد «کما ذهب الیه بعضی» یا جامعه وجود



جدا ندارد انسان حیثیت اجتماعی دارد «کما ذهب الیه آخرون» آن سلسله احکامی که نظیر انتخابات، نظیر راهپیمایی نظر روز قدس، نظیر نماز جمعه، نظیر جهاد، نظیر دفاع، اینها وظیفه امت اسلامی است «کما ذهب الیه قوم» یا وظیفه افراد است براساس حیثیت اجتماعی که دارند «کما ذهب الیه آخرون». به هر حال ما یک حیثیت اجتماعی داریم، احکام اجتماعی داریم. از همین جامعه کوچک که خانواده است فرمود برای خانواده کنگره بگیرید که مبادا - خدای ناکرده - طلاق راه پیدا کند. نشست داشته باشید مبادا اختلاف بین زن و شوهر پیدا بشود. این غده بدخیم - خدای ناکرده - اگر جایی راه پیدا کرد آن پدر بیچاره در غصه است آن مادر بیچاره در غصه است طرفین هم که نمی‌فهمند چه غده‌ای گرفتارشان شده است! فرمود کنگره بگیرید برای امور خانواده. مؤتمر بگیرید حتی مسئله طلاق هم که شد مؤتمر باشد که باز دوباره ﴿لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثَ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾، این بچه بی‌سرپرست نماند، در شیر دادن بچه کنگره بگیرید، پیش نشست داشته باشید و اگر پدر و مادر به توافق نرسیدند یا مشغول کار هستند یا در سفر هستند مبادا این بچه آسیب ببیند: ﴿فَسْتَرْضِعْ لَهُ أُخْرَى﴾؛ یک زن دیگری سرپرست بگیرد. پدر عهده‌دار هزینه او باشد، آن زن شیرده عهده‌دار شیر این باشد، اول مادر این مقدم است. برای همه اینها کنگره بگیرید، مؤتمر بگیرید. پس «امر الناس» داریم، یک؛ «امر الله» ربوبی داریم، دو؛ «امر الله» تشریحی داریم، سه؛ همه اینها را مشخص فرمود که این به دست خداست. آن «امر الله» هم فرمود امر تکوینی: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِالْبَالِغِ أَمْرِهِ﴾، اینجا هم فرمود به دست خداست کسی نمی‌تواند بگیرد، کارهای خودتان را هم با مشورت حل کنید. ما مأمور نمی‌فرستیم به اجبار شما را به طرف بهشت ببرند، با خودتان حل کنید، راه باز است. اگر قدری بیراهه رفتید، دوباره برگردید، شما را می‌پذیریم. این را هم شیعه‌ها نقل کردند هم سنی‌ها نقل کردند هم زمخشری [۱۵] نقل کرده است در کتاب‌های شیعه آمده است [۱۶] که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود آیه‌ای در قرآن من می‌دانم، بلد هستم، آگاه هستم که مشکل گشاست. فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾، این جامعه روح و ریحان است، همه نعمت در این مملکت فراوان است. فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾، هم به فرد فرمود هم به جامعه فرمود. چگونه بگویند خدا؟ چگونه شفاف بگویند خدا؟ و حضرت هم فرمود من آیه‌ای در قرآن می‌دانم که همه مشکلات را حل می‌کند. هم شیعه‌ها نقل کردند هم سنی‌ها. همین امروز ما تصمیم بگیریم گناه نکنیم، همین! آن وقت همه چیز هست. هم باران فراوان خواهد بود، ما باور کردیم این حرف‌ها را و این حرف‌ها «حق لا ریب فیه». فرمود: ﴿وَ أَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، چرا کاری نکنیم که در قیامت - معاذ الله - به صورت حیوان محشور بشویم؟! منتها اساس خطر در این است که اینها که به صورت حیوان محشور می‌شوند نه اینکه واقعاً حیوان بشوند! گرچه بعضی از مکتب‌ها این است که واقعاً حیوان می‌شوند؛ منتها «انسان قرد»، «انسان فأر»، کسی بوزینه بشود، بوزینه چه خجالتی دارد؟ این «انسان قرد»، بر اساس آن تحلیل انسان نوع اخیر نیست، انسان نوع متوسط و جنس سافل است. ما آنچه در منطق عادت کردیم این است که حیوان جنس سافل است و انسان نوع اخیر. این نیست یعنی نیست! انسان نوع متوسط است تحت این انسان انواع متعدد

است، انسان جنس سافل است، نه نوع اخیر. این جنس به انواع دیگر. این را قرآن گفته، این دیگر حرف‌های ارسطو و امثال ارسطو که نیست. این حرف‌هایی نبود که به عقل بشر عادی در بیاید. این «انسانِ قرد»؛ لذا کاملاً می‌فهمد و خجالت می‌کشد. چرا ما آن طور بشویم؟ از خدا راستگوتر نیست. از خدا مقتدرتر نیست. می‌تواند این کار را انجام بدهد، این قرآن است! قسمت / ۷/ طلاق/ تسنیم و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را بر پا داشته و کارشان با مشورت میانشان انجام می‌گیرد و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می‌کنند. و کسانی که هرگاه به آنان ستمی رسد (تسلیم نمی‌شوند و) یاری می‌طلبند.

طلحه و زبیر به حضرت علی علیه السلام گفتند: ما به شرطی با تو هستیم که در هر کار با ما مشورت کنی، زیرا حساب ما از دیگران جداست، حضرت فرمودند: «نظرتُ فی کتاب اللّٰه و سنّة رسولہ فامضیت ما دلّٰتی علیہ و اتبعته و لم احتج الی آرائکما فیہ ولا رأی غیرکما ولو وقع حکم لیس فی کتاب اللّٰه بیانه ولا فی السنّة برهانه و احتیج الی المشاورۃ فیہ لشاورتکما فیہ» (۳۷) من در کتاب خدا و سنت رسول او نگاه می‌کنم هر چه بود پیروی می‌کنم و نیازی به رأی و مشورت شما و دیگران ندارم ولی هرگاه امری بود که در کتاب و سنت برهانی بر آن نداشتم و نیاز به مشورت بود با شما مشورت خواهم کرد.

در آیه ۳۸، نظام شوری برای اداره امور جامعه مورد تأکید قرار گرفته و به همین جهت این سوره شوری نام گرفته است. ما نیز به همین مناسبت، بخشی از روایات در باب مشورت و شوری را در اینجا می‌آوریم (۳۸).

«شاور العلماء الصالحین» با دانشمندان وارسته مشورت کن.

«واجعل مشورتک من یخاف اللّٰه» در مشورت خود کسانی را قرار ده که خدا ترس باشند.

«شاور المتّقین الذّٰین یؤثرون الاخرۃ علی الدنیا» با اهل تقوی که معاد را بر معاش ترجیح می‌دهند مشورت نما.

«خیر من شاورت ذوی النهی والعلم و اولوا التجارب و الحزم» با عقلایی که دارای علم و تجربه هستند مشورت کن.

«لا تدخلن فی مشورتک بخیلاً و لا جبناً و لا حریصاً» با افراد بخیل و ترسو و حریص مشورت مکن.

«رأی الرجل علی قدر تجربته» ارزش هر رأی به مقدار تجربه صاحب رأی است.

«أن یكون حراً متدیناً صدیقاً و ان تطلعه علی سرک» با افرادی مشورت کن که راستگو باشند و وابستگی نداشته باشند و او را بر راز خود آگاه کن تا بتواند رأی جامع و کامل ارائه دهد.

«مشاورۃ العاقل الناصح رشد و یمن و توفیق من اللّٰه» در مشورت با عاقل خیرخواه رشد و برکت و توفیق الهی است.

«شاور فی امورک من فیہ خمس خصال...» در کارهای خود با کسی مشورت کن که در او پنج خصلت باشد: عقل، علم، تجربه، خیرخواهی و تقوا.

سؤال: چرا در نامه ۳۱ نهج البلاغه از مشورت با زنان نهی شده است؟

پاسخ: مشورت تابع جنسیت نیست، بلکه تابع معیار و ملاک است. امام علی علیه السلام می فرماید: «فان رأیهن الی افن»، چون زن عاطفی و احساساتی است، معمولاً رأی و نظر او استدلالی نیست. لذا در حدیث دیگری می فرماید: هرگاه تجربه ای از عقل و کمال یک زن داشتید، با او مشورت کنید. بنابراین دلیل نهی از مشورت با زنان، سستی رأی بوده است و هرگاه مردی نیز این گونه باشد نباید مورد مشورت قرار گیرد.

سؤال: با اینکه قرآن می فرماید: اکثر مردم اهل اندیشه نیستند، «اکثرهم لا یعقلون» (۳۹)، «اکثرهم لا یعلمون» (۴۰)، بسیاری از آنان فاسقند، «اکثرهم فاسقون» (۴۱) و بسیاری در برابر حق تسلیم نیستند، «اکثرهم للحق کارهون» (۴۲) پس سفارش به مشورت برای چیست؟

پاسخ: قرآن اکثریت مردمی را در نظر دارد که گرفتار شرک و فساد و هوس هستند و هرگز مرادش «اکثر المتقین» و «اکثر المؤمنین» نیست.

#### فواید مشورت

- احتمال خطا را کم می کند.
- استعدادها را شکوفا می کند.
- مانع استبداد می شود.
- مانع حسادت دیگران است. اگر با مشورت کامیاب شدیم چون دیگران رشد ما را در اثر فکر و مشورت خودشان می دانند نسبت به ما حسادت نمی ورزند. فرزندی که رشد می کند هرگز پدرش به او حسادت نمی ورزد، چون رشد او را بازتابی از رشد خود می داند.
- امداد الهی را به دنبال دارد، در فرهنگ دینی ماست که «یدالله مع الجماعه»
- استفاده از آرای دیگران طرح را پخته و جامع می کند. «من شاور الرجال شارک فی عقولها»
- مشورت نوعی احترام به مردم است، ممکن است در مشورت حرف تازه ای به دست نیاید ولی احترام به شخصیت مردم است.

-وسیله شناخت دیگران است. تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد با مشورت می توان درجه علمی و فکری و تعهد و برنامه ریزی افراد را شناخت.

سؤال: آیا مشورت پیامبر با مردم جنبه ظاهری داشت؟

پاسخ: هرگز، زیرا اگر مشورت می فرمود و خلاف آن را انجام می داد نه تنها به امت احترام نگذاشته بود، بلکه به نوعی روح آنان را جریحه دار می کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در جنگ های بدر، احد، خندق، حدیبیه، جنگ با بنی قریظه و بنی نظیر و فتح مکه و جنگ تبوک با مسلمانان مشورت فرمود.

مشورت در مسائلی است که مربوط به مردم باشد، ولی در اموری که مربوط به خداوند است نظیر بعثت، امامت و عبادت، جای مشورت نیست. نماز پیمان الهی است، «الصلاة عهد الله» عهد خدا را باید انجام داد و نیازی به مشورت ندارد. امامت و رهبری امت نیز عهد الهی است، زیرا همین که حضرت ابراهیم از خداوند درخواست کرد که نسل او رهبر جامعه شود، خداوند فرمود: رهبری و امامت پیمان و عهد من است و سپردن آن مربوط به گزینش من است نه دعای تو و اگر از شخصی ظلمی سربزند لایق رهبری نیست، «لابنال عهدی الظالمین» پس در رهبری امت، باید تسلیم او باشیم، چنانکه قرآن می فرماید: «انی جاعلک للناس اماماً» امامت به انتخاب من است.

اسلام دین جامع و کامل است و در همه امور پرداخته است:

-در مسائل اعتقادی: «آمنوا و یتوکلون»

-در مسائل اخلاقی: «یجتنبون، یغفرون»

-در مسائل اجتماعی: «شوری بینهم»

-در مسائل عبادی: «اقاموا الصلاة»

-در مسائل اقتصادی: «ینفقون»

-در مسائل سیاسی و نظامی: «ینتصرون»

جالب است این صفات در قالب فعل مضارع آمده که نشان استمرار است .

- ۱- شیفتگان نماز و انفاق، از نعمت های برتر و ابدی قیامت برخوردارند. «ما عندالله خیر و ابقی... والذین استجابوا»...
- ۲- توجه به ربوبیت خداوند سبب شیفتگی انسان نسبت به انجام دستورات است. «استجابوا لربهم»
- ۳- اجابت دعوت خدا، باید با عمل باشد نه ادعا. «استجابوا... اقاموا»
- ۴- غرائز را کنترل و موانع را برطرف کنیم تا راه بندگی خدا باز شود. «یجتنبون - یغفرون - استجابوا لربهم»
- ۵ - مؤمن استبداد ندارد، اهل انزوا نیست و به رأی دیگران احترام می گذارد. «و امرهم شوری بینهم»
- ۶- آنچه مورد سفارش است، اقامه نماز است نه فقط خواندن نماز. (یعنی انجام باشکوه نماز با تمام شرایط) «اقاموا الصلاة»
- ۷- حساب نماز از سایر عبادات جداست. (با اینکه نماز جزو امور موجب استجابت رب است، ولی نام آن جداگانه آمده است.) «استجابوا لربهم و اقاموا الصلاة»
- ۸ - شوری و مشورت، مربوط به امور اجتماعی مردم است، نه احکام و دستورات دینی. «امرهم شوری بینهم»
- ۹- از بیگانگان نظریه نخواهید. «بینهم»
- ۱۰- انفاق مخصوص مال نیست بلکه از علم و آبرو و قدرت نیز باید به دیگران کمک کرد. «مما رزقناهم»
- ۱۱- انفاق کننده بداند آنچه دارد از خودش نیست، رزق خداست. «رزقناهم»
- ۱۲- نماز، تکبر را؛ مشورت، استبداد را و انفاق، بخل را در جامعه محو می کند. «الصلاة، شوری، ینفقون»
- ۱۳- دفاع لازم است گرچه با استمداد از مؤمنان باشد و سکوت و ظلم پذیری ممنوع است. «ینتصرون»
- ۱۴- در برابر خودی ها گذشت و بخشش و در برابر ستمکاران، استمداد و دفاع لازم است. «یغفرون - ینتصرون»/سوره شورا ۳۸-
- ۳۹- تفسیر مربوط به مشورت قرآنی

این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه سجادیه هم که به عنوان یک اصل حاکم چندین بار گفته شد. فرمود: «و یا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ»، [۱۱] این حاکم بر همه ادله است. ای خدایی که با هیچ توسلی نمی شود که شما کاری انجام بدهی که برخلاف حکمت باشد. فرمودی: ﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾، [۱۲] ما با صبر، با صلات، با ﴿وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾، [۱۳] هر کاری که

شما دستور دادی، انجام بدهیم که شما - معاذالله - کاری را برخلاف حکمت بکنی! این بیان نورانی امام سجاد حاکم بر همه ادله است: «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»؛ ای خدایی که با هیچ وسیله نمی‌شود تو را وادار بکنیم که کاری برخلاف حکمت بکنی.

قسمت / ۱۵ نجم / تسنیم

در سوره مبارکه «آل عمران» به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾، [۲۵] این «الف» و «لام» چه امری است؟ «الف و لام» مطلق است؟ یعنی «فی آی امر» یا عوض از «مضاف الیه» است؟ آیا «امر الله» را با اینها مشورت بکن؟ احکام فقهی را با اینها مشورت بکنیا احکام فقهی ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ﴾؛ [۲۶] تا وحی نیاید تو چیزینگو، ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [۲۷] - «امر الله» و «حکم الله» فقط از ناحیه خداست؟! پس این «الف و لام»، «الف و لام» جنس نیست، این «الف و لام» عوض از «مضاف الیه» است، ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ «فی آی امر» یعنی «امر الناس» و «امر الناس» هم همین مسائل عادی است. به قرینه آیه سوره مبارکه «شوری» یعنی آیه ۳۸ فرمود: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾، نه «امر الله». در احکام فقهی، در مسائل فقهی، در آیات الهی، در مسئله بهشت و جهنم و گذشته و آینده که به قضا و قدر برمی‌گردد، اینها «امر الله» است، «امر الله» که با مشورت بشر حل نمی‌شود. ﴿أْمُرْهُمْ﴾ چگونه؟ ما اقتصاد کشور را چگونه حل کنیم؟ بر پایه کشاورزی حل کنیم، براساس صنعت حل بکنیم یا تقسیم کار کنیم؟ چگونه مردم را آرام کنیم؟ چگونه شغل ایجاد بکنیم؟ اینها «امر الناس» است، در «امر الناس» با مردم مشورت بکن، ولی تصمیم نهایی به عهده توست: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾، [۲۸] نه اینکه «إِذَا عَزَمُوا» تصمیم نهایی با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. پرسش: ...؟ پاسخ: مطلق است، «امر الناس» هم به امر اقتصاد است هم امر ازدواج است هم امر مدیریت است و... پرسش: ... در امور مردم که دخالت نمی‌کردند؟ پاسخ: امور شخصی دخالت نمی‌کرد، اما امور دولتی که دخالت می‌کرد! این کشور را چگونه اداره بکنیم ما؟ این اختصاصی به زید و عمرو ندارد، این با مشورت کارشناسان جامعه باید حل شود. پرسش: ...؟ پاسخ: موضوعات می‌شود؛ موضوعات که «امر الناس» است مشورتی است، اما «امر الله» که حکم است، این حکم را ما چگونه بفهمیم؟ حکم خدا در این زمینه چیست؟ حکم این موضوع چیست؟ اینها را ذات اقدس الهی باید بیان کند، موضوعات را که کاملاً کار مردم است باید مشورت شود. پس آن «الف و لام»ی که در سوره مبارکه «آل عمران» آمده است، «الف و لام» جنس نیست، بلکه عوض از «مضاف الیه» می‌تواند باشد ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾؛ یعنی «فی امر الناس»، وگرنه خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در احکام الهی تا دستور نمی‌آمد حرف و سخنی نداشت. پرسش: قانون‌گذاری چگونه است؟ پاسخ: قانون‌گذاری تطبیق کلیات شرعی بر موضوعات است، قانون‌شناسی است. اگر شما آن وقتی که تازه انقلاب به ثمر رسید، آن مناظره‌ایکه شورای عالی قضایی با سران توده‌ای داشت - خدا مرحوم شهید بهشتی را غریق رحمت کند و حضرت آیت الله موسوی اردبیلی را حفظ کند! - اگر یادتان باشد در آن صحنه مناظره‌ای که با کمونیست‌ها داشتند، آنها می‌گفتند که شما این شورای نگهبان را برای چه می‌خواهید؟ یا قانون را برای

چه می خواهید؟ شما که قانون نوشته دارید؟ لایحه قصاص آن وقت مطرح بود، در آن مناظره به این توده‌ای‌ها گفته می‌شد که ما قانون‌گذاری نداریم، بلکه قانون‌شناسی داریم، قانون را ذات اقدس الهی معین کرده است؛ در مجلس، شورای عالی قضایی در شورای نگهبان اگر سخنی هست همه برای قانون‌شناسی است! چه اینکه کار حوزه‌ها هم همین است، نه قانون‌گذاری! اما در موضوعات که چگونه ترافیک را حل کنیم؟ خیابان‌ها چگونه باشد؟ کدام یکطرفه باشد؟ جریان زوج و فرد و مانند آن، اینها موضوعات است و اینها می‌شود «امر الناس» که در «امر الناس» ﴿شُورَى بَيْنَهُمْ﴾. قسمت ۳۳/شورا/تسنیم

### مشورت و نجوا

یک مشورت داریم و یک نجوا؛ مشورت را امضا کرده است، فرمود حوزه مشورت مشخص است که در عمل مردمی است، یک و تشویق هم کرده به مشورت، این دو؛ در صورتی که ولیّ مسلمین حضور داشته باشد، عزم نهایی به عهده اوست، این سه، اینها حوزه مشورت است.

در جریان اصل مشورت فرمود: ﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾، [۱] نه «امر الله». در احکام الهی جا برای مشورت نیست. احکام الهی را قرآن و سنت الهی باید بیان کنند. در موضوعات، در تطبیق آن موضوعات بر عناوین خاص و یا عناوین بر موضوعات، اینها «امر الناس» است، یک؛ درباره «امر الناس» فرمود مشورت کنید، این دو، ﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورَى﴾، نه «امر الله». در جریان مشورت اگر حضور حضرت نباشد که خودشان تصمیم می‌گیرند و اگر در محضر حضرت باشد، دارد که ﴿وَ شَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾؛ اما ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾؛ [۲] تصمیم نهایی با توست، این هم دو مطلب.

ولی نجوا، زیر گوشی حرف زدن، آرام حرف زدن، دیگران را نامحرم دانستن، این روا نیست. ممکن است کسی درباره مسائل خصوصی خود بخواهد مشورت کند، این را در منزل خود مشورت کند، چند نفر را دعوت کند؛ اما در حضور جمع، زیر گوشی گفتن این اصلاً مصلحت نیست. نجوا را خیلی ترغیب نکردند، این مطلب اول.

مطلب دوم این است که چون غالب اینها می‌خواستند در تصمیم‌گیری مشورت کنند و این را به صورت نجوا در می‌آوردند، نظر برخی از مفسران این است که رقم زوج را اینجا مطرح نکرد، فرمود: «ما من نجوى اربعة الا هو خامس» یا «سته الا هو سابع»؛ زوج را مطرح نکرده است، فرد را مطرح کرده، برای اینکه در مشورت یک اکثریت و اقلیتی باید باشند. حتماً باید این اعضا و اعداد مشورت فرد باشند؛ یا سه یا پنج یا هفت و مانند آن که نظر نهایی را آن اکثریت بدهد و گرنه اگر زوج باشد، به نظر نهایی نمی‌رسند. این هم مطلب دیگر.

بعد در جریان سقیفه گفتند که چرا شش نفر بود؟ گفتند که آن صاحب سقیفه غیر از این شش نفر را پیدا نکرده است. گفت اینها هستند که خدا از آنها راضی است طبق گمان باطل آنها و حال اینکه حضرت فرمود: «کیف الشوری و المشیرون عُیب»؛ [۳] به زعم باطل او غیر از این شش نفر کسی صلاحیت نداشت؛ لذا اعضای شورای خلافت را؛ خلافت شورایی نبود، یک شواری شش نفری تشکیل شد برای تعیین خلیفه. خلافت فردی است، آن شورا برای تعیین خلیفه بود، به هر تقدیر اینها شش نفر بودند. برای اینکه مشکلی پیش نیاید گفت هر طرفی که عبدالرحمن در آن هست مثلاً با او هماهنگ کنید که این کار فرد را انجام داد نه کار زوج را و اگر بیش از شش نفر می‌شناخت، مثلاً بیش از شش نفر قرار می‌داد، ولی برای اینکه این تحیر پیش نیاید گفت اگر یک طرف اکثریت یک طرف اقلیت بود که روشن است؛ اما اگر اکثریتی نبود، هر طرفی که فلان شخص هست شما مثلاً نظر بدهید.

به هر تقدیر سرّ اینکه ذات اقدس الهی با همه هست و تحت عدد در نمی‌آید، برای این است که حالا اگر پنج نفر نشستند دارند مشورت می‌کنند پنج نفرند، سرشماری بکنید پنج نفرند. یک علم نامتناهی که در همه جا هست، اینجا هم هست. شما هر چه بخواهید بشمارید اینها شش نفر که نیستند. ذات اقدس الهی که علم نامتناهی است قدرت نامتناهی است احاطه نامتناهی دارد، همه جا حضور دارد، اینجا هم حضور دارد. آن وقت کسی بخواهد اینها را بشمارد هر چه بشمارند همان پنج نفرند؛ لذا خدا ششمی پنج نفر است نه ششمی شش نفر. هر کاری بکنند او تحت عدد در نمی‌آید، برای اینکه پنج نفر اینجا هستند، یک علم نامتناهی هم اینجا هست. این علم نامتناهی هم با اینها هست، قبلاً بود، بعداً هست، با هر فردی هست، با ادنی ُ هست، با اکثر هست و مانند آن؛ لذا این سه چهار نکته مربوط به آیه هفت سوره مبارکه «مجادله» بود که اشاره شد. قسمت ۸/مجادله/تسنیم

در جریان نجوا و اینها چون کار باطل و حرامی انجام می‌دادند ذات اقدس الهی به اینها خطاب نکرد، به وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب کرد. فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ﴾؛ تو نمی‌بینی ﴿إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى﴾، مستحضرید که نجوا هم مصدر است؛ یعنی رازگویی و هم رازگویان را می‌گویند نجوا؛ آیه ۴۷ سوره مبارکه «اسراء» این است: ﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى﴾، این نجوا یعنی رازگویان. این نجوا که در آیه سوره «مجادله» مطرح است یعنی راز. حالا یا مصدر است یا اسم مصدر است، حکم مصدری دارد. نجوایی که در آیه ۴۷ سوره مبارکه «اسراء» است یعنی رازگویان؛ لذا فرمود: ﴿هُمُ نَجْوَى﴾؛ اینها مناجات کننده هستند، رازگویان هستند. نجوا هم به معنای مصدری آمده، هم به معنای رازگویان که اسم است، در این قسمت که فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى﴾، این نجوا مصدری است. آن جا هم که فرمود: ﴿مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾، معنای مصدری است. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى﴾، که مبادا در حضور جمع رازگویی کنید! اینها دوباره برمی‌گردند زیر گوش هم می‌گویند، ولی مشکلشان این است که اینها در گناه دارند مشورت می‌کنند. گناه را ذات اقدس الهی گاهی در قرآن به صورت ذنب و



امثال آن به صورت جامع یاد می‌کند. گاهی هم که لازم باشد تفصیل می‌دهد. زیر مجموعه این سه عنوانی که در سوره «مجادله» آمد، عناوین فراوانی هست. قسمت ۸/مجادله/ تسنیم

یک وقت است که اصل ذنب و گناه را مطرح می‌کند که فرقی بین معصیت خدا و معصیت خلق خدا؛ «حق الله» و «حق الناس»، مسائل عبادی، مسائل مالی، اینها ندارد؛ جامع بین همه اینهاست به عنوان ذنب، اثم. گاهی تفصیل می‌دهد به سه قسم که یا «حق الله» است یا «حق الناس» است یا مسائل سیاسی، اجتماعی و مانند آن است. بخش بعدی آن است که هر کدام از اینها زیر مجموعه‌ای دارند که جداگانه قرآن یا سنت آنها را طرح کردند. اینجا آن بخش میانی را مطرح کردند؛ یعنی ما سه نحوه گناه داریم: یک گناه «حق الله» داریم فردی؛ مثل اینکه کسی - معاذالله - نماز، روزه یا حجّ او، اینها مشکل دارد. یک گناه اجتماعی است، «حق الناس» است؛ مال مردم را یا ربا می‌گیرد یا کم‌فروشی می‌کند یا گران‌فروشی می‌کند، حق مردم را ضایع می‌کند. یک گناه سومی هست که گناه سیاسی و ولایی است که از رهبر اطاعت نمی‌کند، این سه گناه را کنار هم ذکر کرده است. فرمود اینها که زیر گوش هم مطالبی را می‌گویند یا درباره گناه‌های شخصی است یا درباره گناهان اجتماعی و «حق الناس» است یا یک گناهان سیاسی و اعتقادی است.

﴿لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَهَوْنَا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ﴾، با اینکه خدا فرمود این کار را نکنید زیر گوش نگویید. ﴿وَيَتَنَاجَوْنَ﴾، به این سه مسئله یا ﴿بِالْإِثْمِ﴾ که می‌گساری و فلان جا مجلس حرام هست و فلان جا مجلس لهُو و لعب هست و اینهاست که به آن جا یکدیگر را فرا می‌خوانند. یا حق مردم است زمین‌خواری هست و اختلاس هست، زیرمیزی است، نجومی است که اینها به عنوان عدوان و تعدی حق مردم است. یا نه، نافرمانی رهبرشان است وجود مبارک حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد فرمود: ﴿لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أَسَامَةَ﴾، [۴] اینها با نجوا و امثال نجوا از جیش اسامه در جریان تبوک، تخلف کردند و نرفتند. در جریان جنگ احد هم تخلف کردند و نرفتند. جامع همه اینها گناه است؛ منتها گاهی تفصیل می‌دهد. در قرآن کریم آن جا که رسول «بما أنه رسول» پیام الهی را می‌رساند، در عین حال که از دو نفر یاد می‌کند ضمیر را مفرد می‌آورد تشبیه نمی‌آورد. فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ﴾؛ [۵] نه «دعواکم». فعل مفرد است، چون وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او هم هر چه دارد از طرف خدا دارد. این طور نیست که دو تا دعوت باشد؛ لذا در عین حال که نام حضرت را می‌برد در کنار نام خدا، فعل را مفرد می‌آورد، چون حضرت حالا دارد آیه می‌خواند و به هر حال آیه کلام خداست این طور نیست که - معاذالله - از خود پیغمبر باشد. فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ﴾، نه «دعواکم»؛ لذا فرمود: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [۶] اما این تثلث برای آن است که اگر آیه‌ای، روایتی از طرف خدا نیامده؛ لکن رهبری اقتضا می‌کند که این شخص فرمانده جنگ باشد، فرمود الآن از طرف تبوک عده‌ای مزاحم و مهاجم ما داریم، شما باید اینها را سرچاپشان بنشانید و فرمانده جنگ هم اسامه است، ﴿لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أَسَامَةَ﴾. عده‌ای اطاعت کردند عده‌ای هم نرفتند. این می‌شود «معصیه الرسول». یا در مسائل قضایی

و محاکم فرمود: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾، [۷] آن جا در محکمه قضا، وجود مبارک پیامبر می شود قاضی. اینجاها تفصیل لازم است و گناه هم از این سه قسم بیرون نیست: یا «حق الله» است، مثل نماز و روزه و یا غیبت و شرب خمر، یا حق مردم است، مثل زمین خواری و کم فروشی و گران فروشی و ربا و امثال آن یا حق رسول و ولی است که مسائل سیاسی را، مسائل اجتماعی را، مسائل مدنی را زیر پا می گذارد که فرمود: «و معصیه الرسول». فرمود عصاره نجوا و زیر گوشی گفتن آنها در همین سه امر است؛ ﴿وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ﴾، مثل اینکه در فلان زیر زمین کنسرت است ما باید برویم. این «معصیه الله» است گرچه حقوق اجتماعی در آن هست اشاعه فحشا در آن هست، ولی مستقیمش «معصیه الله» است. ﴿وَالْعُدْوَانَ﴾، فلان جا زمین خواری است ما باید شرکت کنیم؛ فلان جا قاچاق است ما باید شرکت کنیم. این که در قرآن فرمود اینها دیوانه اند همین طور است. یک آدم تلاش و کوشش می کند برای خود مار و عقرب درست می کند، از این دیوانگی بدتر چیست؟ آقایان! جنون، حقیقت شرعیه ندارد که مثلاً یک آیه نازل بشود که «یا ایها الذین امنوا» کسی که قاچاق می آورد دیوانه است! آدم تلاش و کوشش بکند محصول عمر خودش را مار و عقرب درست بکند؟! ما هر چه گشتیم در روایات و اینها همین در می آید که مال مردم خوری به صورت مار در می آید، گناه به صورت عقرب در می آید، این است! فرمود مار و عقرب را انسان با خودش دارد می برد؛ آیه مبارکه ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ [۸] - حالا ما از اسرار قیامت باخبر نیستیم، امیدواریم آن قسمت را هم ندانیم که چه خبر است آن جا - ولی این که هست فرمود جهنم هیزمش خود ظالمین هستند. حالا بی عقلی یعنی چه؟ جنون یعنی چه؟ آن آدمی که مجنون است کاری به کسی ندارد. او فقط از یک سلسله اموری محروم است؛ اما آدم تمام تلاش و کوشش خود را بکند که گر بگیرد و هیچ چیزی هم او را خاموش نمی کند، ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ این طور می شود! درخت جهنم هم با آتش رشد می کند، شجره زقوم این است: ﴿أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾ [۹] آن جا که آب نیست. اصلاً درخت، درخت نسوز است. مجنون به چه کسی می گویند؟ این است که در روایات دارد که دیوانه است، واقعاً کسی که به طرف گناه دست دراز می کند. قسمت ۸/مجادله/ تسنیم

فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ﴾، به یکی از سه امر: ﴿بِاللَّيْلِ وَالْعُدْوَانِ وَالْمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾. حضرت که فرمود اسامه را تنها نگذارید این فرمانده جنگ تبوک است همراهش بروید، یک عده زیر گوش گفتند که مثلاً مصلحت نیست، فعلاً صلاح نیست یا او سنش کم است از این حرفها! بعد فرمود اینها عصاره نجوایشان این است. وقتی هم که نزد تو می آیند ادب را رعایت نمی کنند. تو ادب را رعایت بکن، در سوره مبارکه «انعام» بحث آن گذشت که فرمود عده ای می آیند از تو می خواهند که احکام و آداب الهی را بشنوند: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾، [۱۰] قبلاً رسم بود که منبری ها اول سلام می کردند الان فقط خطبای نماز جمعه سلام می کنند. این دستور دینی بود که به حضرت فرمود اول به مردم بگو: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾. اوساط از محضر سلام را از تو دریافت می کنند که تو داری به اینها سلام می کنی. اوحدی از محفل سلام را از من دریافت

می‌کنند، چون من می‌گویم سلام بکن! من می‌گویم سلام بکن؛ یعنی سلام مرا به آنها برسان، چون خودش در قرآن فرمود: ﴿سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ﴾ [۱۱] بعد فرمود ما این جزا را به مؤمنین هم می‌دهیم. این کم مقام است؟! قسمت ۸/مجادله/تسنیم

## نجوا

همین که جلسه خصوصی تشکیل می‌دهید و خیال می‌کنید که کسی نیست، اوایل آیه هفت و هشت سوره «مجادله» هست که فرمود: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوٰی ثَلَاثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةَ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا اَدْنٰی مِنْ ذٰلِكَ وَ لَا اَكْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ﴾؛ [۴۰] فرمود شما در جلسات باشید اگر دو نفر هستید، سومی آن خداست؛ سه نفر هستید، چهارمی آن خداست؛ پنج نفر هستید، ششمی آن خداست؛ چه کم و چه زیاد، «اکبر» یا «اصغر» هر چه باشد، ذات اقدس الهی با شما هست. بارها به عرض شما رسید مباحث تفسیری، مثل رسائل و مکاسب نیست که کسی با چند سال درس خواندن بفهمد. قرآن دارد که «تثلیث» کفر است، «ثالث ثلاثه» گفتن کفر است، لکن «رابع ثلاثه» توحید محض است! این یک جان‌گندن می‌خواهد که آدم بفهمد چطور «ثالث ثلاثه» کفر است و «رابع ثلاثه» ایمان و توحید محض است! تفسیر یعنی این! فرمود: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوٰی ثَلَاثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾؛ خدا «رابع ثلاثه» است و نه «ثالث ثلاثه» که «ثالث ثلاثه» کفر است و «رابع ثلاثه» ایمان است. ﴿وَ لَا خَمْسَةَ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ﴾؛ «خامس خمس» کفر است و «سادس خمس» ایمان و توحید است. ﴿وَ لَا خَمْسَةَ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا اَدْنٰی مِنْ ذٰلِكَ وَ لَا اَكْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اِنَّ مَا كَانُوا﴾؛ چه پشت درهای باز و چه پشت درهای بسته، ﴿هُوَ مَعَهُمْ اِنَّ مَا كَانُوا ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾؛ هر کاری که کردند، در «یوم القیامه» خودش می‌گوید من حاضر بودم و شما این کار را کردی که عمل را هم به آنها نشان می‌دهد؛ حالا حدود ده یا کمتر و بیشتر شهودی که در قیامت هست: نامه عمل هست که ﴿مَا لِهٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا﴾؛ [۴۱] یا ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [۴۲] که تبهکاران عمل را هم می‌بینند؛ «اعضاء» و «جوارح» حرف می‌زنند

قسمت ۱۱/فصلت/تسنیم

راجع به این نجوا، وجود مبارک حضرت یک اتاق فکری داشت و هر کس نباید در آن اتاق فکر شرکت می‌کرد، برای اینکه کارهای حضرت مسائل مهمی بود. مشورت با حضرت، مناجات با حضرت، وقت خصوصی گرفتن حضرت فضیلتی بود افتخاری بود، خیلی‌ها می‌خواستند وقت خصوصی بگیرند در حالی که کار آنها کار عادی بود. ذات اقدس الهی چند مطلب را فرمود؛ فرمود آنها که وضع مالی‌شان خوب است، چون دارند از حق عموم استفاده می‌کنند خدمتی هم به جامعه ارائه کنند، در صندوق بیت‌المال پولی بگذارند، برای اینکه وقت حضرت برای همه است. شما که تنها می‌خواهی استفاده کنی، خدمتی هم به جامعه برسان، این یک. دوم اینکه این از سنخ زکات و حج و جهاد نیست که فقط بر اغنیا واجب باشد. فرمود آن که دارد صدقه بدهد، آن که ندارد می‌تواند وقت خصوصی

بگیرد؛ لذا نفرمود هر کسی که بخواهد وقت خصوصی بگیرد باید صدقه بدهد. فرمود: ﴿فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، کار دارید، مطلب علمی دارید، بودجه زائد ندارید که به بیت‌المال صدقه بدهید، می‌توانید وقت خصوصی بگیرید. این طور نیست که این نظیر زکات باشد خمس باشد حج باشد که فقط وظیفه اغنیا باشد. قسمت ۱۵/مجادله/تسنیم

﴿إِنَّمَا النَّجْوَى﴾ که این «الف» و «لام»، «الف» و «لام» عهد است؛ یعنی این زیر گوشی هم که این منافقین در مسجد در حضور مؤمنین می‌گویند و توطئه‌ای علیه اسلام و مسلمین است، مؤمنین را می‌رنجانند، ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ﴾؛ منشأ شیطنت دارد و منشأ تکوین و جهات خارجی ندارد. کار، کار شیطانی است، این یک؛ و از شیطان هیچ کاری ساخته نیست جز در حد محزون کردن و رنجاندن، این دو؛ سلطنتی از ناحیه شیطان ترسیم نشده که او سلطه داشته باشد، این سه؛ و برای رفع این نفوذ مختصر، این حزن و آن اذیت، بهترین راه توکل است، این چهار؛ نه تنها بهترین راه، بلکه تنها راه توکل است، این پنج. اینها را ذکر می‌کند.

بعد مسئله آن مناجات و نجوای محمود و ممدوح را ذکر می‌کند. برای اینکه این دو به هم مخلوط نشود، آن‌گاه فاصله‌ای را به عنوان ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ذکر کردند که ادب مجلس آن حضرت است. این آیه برای جداسازی آن نجوای محمود و ممدوح از این نجوای مذموم و مقدوح است. این ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ﴾ است، آن «إنما النجوى من الرحمن» است. نجوا کردن با خود پیغمبر؛ یعنی وقت خصوصی، ملاقات خصوصی گرفتن، با حضرت رازگفتن، حرف‌های خصوصی را به حضرت رساندن و دستور خصوصی را از حضرت گرفتن، ولو در مسجد باشد. یک اتاق جدایی که ملاقات آن حضرت را تنظیم بکند نبود، همه ملاقات حضرت در مسجد بود. مسجدی‌ها که می‌آمدند، ملاقاتش عمومی بود؛ یعنی اگر حرفی داشتند عمومی بود مطلبی هم که حضرت می‌فرمود عمومی بود. اگر کسی یک مطلب خاصی داشت، وقت خصوصی می‌خواست، این «نجوی من الرحمن» بود، یک؛ برای تعیین وقت خصوصی و ملاقات خصوصی، برنامه‌ای قرار داد که شما چون وقت دیگران را می‌گیرید، وقت حضرت برای همه است، شما که می‌خواهید ملاقات خصوصی داشته باشید، اول در صندوق خیریه کمکی به امت اسلامی و بی‌بضاعت‌ها بکنید، صدقه‌ای در این صندوق بگذارید، چون دارید وقت دیگران را می‌گیرید. بعد از اینکه این کار را کردید، در برابر این ملاقات خصوصی مالی به بیت‌المال دادید، آن وقت با حضرت ملاقات خصوصی بکنید. این دستور که نازل شد، خیلی‌ها توفیق نداشتند ملاقات خصوصی با آن حضرت داشته باشند که بعد روشن می‌شود تنها کسی که به این آیه عمل کرد وجود مبارک حضرت امیر بود که صدقه داد و وقت خصوصی گرفت.

عمده آن است که این «الف» و «لام» نجوا «الف» و «لام» عهد است؛ یعنی این تناجی و زیر گوش هم گفتن که کار منافقان و امثال منافقان بود برای رنجاندن مسلمان‌ها، این از شیطان است، یک؛ و آن چهار امر بر آن مترتب است، دو و سه چهار پنج. برای اینکه این دو تا مناجات، این دو تا نجوا، این دو تا وقت خصوصی، این دو تا زیر گوش هم گفتن، از هم جدا بشود این آیه یازده را که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾، این را در وسط قرار داد که مرزی باشد آن مناجات حق با این مناجات باطل، آن نجوای حق با این نجوای باطل یکجا گفته نشود پشت سر هم. فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾، مسئله ادب محضر آن حضرت که اگر شما در محضر حضرت نشستید افرادی تازه وارد شدند شما جا باز کنید تنگ‌تر بنشینید چهارزانو بنشینید جا بدهید تا دیگران بنشینند و اگر مدت‌ها بودید استفاده کردید به شما گفتند بلند شوید جایتان را به دیگران بدهید این کار را بکنید هم اگر نشستید به دیگران جا بدهید هم اگر دیدید جا نیست بلند شوید به افراد تازه‌وارد جا بدهید. یکی از اموری که باعث لعنت است همین «الْمُتَّرَبِّعَ فِي الْمَوْضِعِ الضَّيِّقِ» [۲] است؛ در ادب مجلس و رعایت حقوق دیگران، یکی از چیزهایی که باعث لعنت فرشتگان است این است که کسی که جای تنگی دارد جمعیت زیاد است و آن مسجد یا حسینیه یا آن محفل ظرفیت ندارد، این چهارزانو بنشیند، «الْمُتَّرَبِّعَ فِي الْمَوْضِعِ الضَّيِّقِ»؛ یعنی همه منتظرند جا پیدا بشود بنشینند و این آقا چهارزانو نشسته است. این ترَبِّع یعنی چهارزانو نشستن، باعث لعنت است. قسمت ۱۲/مجادله/تسنیم

مثلاً وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) با پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) وقت خصوصی گرفتند رفتند آن جا حضور حضرت نشسته دارد درد دل می‌کند. این معلوم است حق است. یا صحابی مثل اباذر هست سلمان هست مقداد هست و امثال آن که دست‌پرورده‌های خاص حضرت هستند، اینها رفتند نشستند دارند با حضرت گفتگو می‌کنند معلوم می‌شود اسرار نظام را دارند می‌گویند. این معلوم است؛ اما منافقان شناخته شده اینها در مسجد زیر گوش هم مطالبی را می‌گویند اینها معلوم است که دارند مؤمنین را می‌رنجانند؛ لذا این سه فصل را کاملاً از هم جدا کرده است. این سه فصل مربوط به مسئله ظهار و اینها نیست، در این محدوده اخیر سه فصل است؛ یک فصل مربوط به نجوای باطل است، یک فصل مربوط به نجوای حق است، این فصل وسط ادب نشستن هست که کیفیت مجلس‌آرایی حضرت را ذکر می‌کند تا این دو تا نجوای حق و باطل با هم مخلوط نشود.

در تتمه فصل اول فرمود: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ﴾؛ یعنی این نجوایی که گفتیم به زیان مسلمان‌هاست و علیه آنها توطئه می‌کنند این از شیطان است. فقط برای غمگین کردن مؤمنین است و هیچ آسیبی به مؤمنین نمی‌رساند. در چند جای قرآن فرمود از شیطان کاری ساخته نیست، هیچ سلطنتی بر شما ندارد که حالا اینها زیر گوش هم گفتند بتوانند علیه شما مثلاً کاری بکنند، این نیست. در سوره مبارکه «اسراء» آیه ۶۵ فرمود: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾؛ تو سلطنت داشته باشی، بخواهی اوضاع اینها را به هم بزنی نیست؛ البته ممکن است یک مختصر اینها را برنجانی، ولی کاری از تو ساخته نیست. آن کار اندک هم باز «باذن الله» است. آن هم به عنوان آزمون است این طور نیست که در حوزه خلقت و نظام هستی کاری را مستقل انجام بدهی، این طور نیست. ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾، فقط یک مقدار می‌توانی برنجانی، این یک؛ و مهم‌ترین راه‌هایی آنها از این رنجش

مختصر هم توکل هست که در آیه محل بحث آن را ذکر می‌کند، ولی در آیه ۶۵ سوره مبارکه «اسراء» به اصل وکالت اشاره دارد. قسمت ۱۲/ مجادله/تسنیم

اصل نجوا ذاتاً نهی نیست؛ اما اگر دو گروه شدند در شهری، عده‌ای مسلمان عده‌ای یهودی، یا عده‌ای مؤمن عده‌ای منافق، آنها زیر گوش هم مطالبی می‌گفتند علیه اینها، باعث حزن اینها بود چه اینکه در آیه ده همین سوره فرمود: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ و گرنه خود نجوا گفتن، زیر گوش هم مطلبی را گفتن، منهی نیست؛ حتی اگر دو نفر در جایی نشستند، سومی وارد شد و دید اینها دارند زیر گوش هم مطالبی می‌گویند، این شخص سوم حق ندارد مزاحم آنها بشود، برای اینکه آنها دارند درباره راز و رمز خودشان سخن می‌گویند. این طور نیست که نجوا ذاتاً محرم باشد. بر این شخص سوم لازم است که مزاحم آنها نشود. پس این ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ﴾ در جامعه مدنی بود که مثلث شده؛ از یک سو مسلمان‌ها، از یک سو یهودی‌ها، از یک سو هم منافقین داخل. این منافقین و آن یهودی‌ها، یا با هم یا بی‌هم نجوایی داشتند و این نجوا برای محزون کردن مؤمنین بود، چون علیه اینها بود. این را قبلاً وجود مبارک حضرت نهی کردند، به قرینه اینکه فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى﴾. این مطلب اول. پس نجوا و زیر گوش هم گفتن، ذاتاً منهی نیست؛ اما کاری که باعث حزن دیگری و رنجش دیگری باشد، این کار ممنوع است.

قسمت ۱۱/ مجادله/تسنیم

﴿لِيَحْزَنَ الَّذِينَ﴾ دلیلش است و گرنه زیر گوش هم مطلبی را گفتن که بد نیست. اینکه فرمود: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ﴾؛ چرا شیطانی است؟ برای اینکه باعث حزن مؤمنین است. مؤمنین «بما انه مؤمنون»، نه اینکه شخص خاص اند؛ فلان شخص می‌رنجد، این معیار نیست، شاید رنجش او درست نباشد؛ اما مؤمنین «بما انه مؤمنین»، مؤمنون «بما انه مؤمنون» که می‌رنجد؛ یعنی آنها دارند توطئه علیه ایمان می‌کنند. چون توطئه علیه ایمان می‌کنند، این کار می‌شود منهی. از همین جا تعدی کردند گفتند اگر مؤمنی وارد شد، این دو نفر اهل یک زبانی اند، حالا شروع کردند به زبان خودشان حرف زدن، اینها نجوا ندارند، ولی شروع کردند به زبان محلی خودشان حرف زدن، این باعث سوء ظن اوست. این هم در حکم نجوای نارواست. قسم سوم: اینها به زبان خودشان حرف نمی‌زنند، رمزی حرف می‌زنند که باز او را می‌رنجاند، چون این عموم تعلیل همه اینها را می‌گیرد. اینها کاری می‌کنند که مؤمنون «بما انه مؤمنون» رنج می‌برند؛ خواه این به صورت نجوا باشد خواه به زبان محلی باشد، خواه به زبان رمز و اشاره باشد، هر کاری که مؤمنون «بما انه مؤمنون» را می‌رنجاند نارواست. این برهان مسئله عام است. قسمت ۱۱/ مجادله/تسنیم

در سوره مبارکه «نساء» قبلاً گذشت که ما نجوای حلال هم داریم. آیه ۱۱۴ سوره مبارکه «نساء» که قبلاً بحث آن گذشت، این بود: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ﴾، نه جمیع نجوا. ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ﴾، نجوایی است، چند نفر خیر کنار

هم نشستند دارند می‌گویند ما آن مدرسه را چگونه بسازیم؟ فلان دانشگاه را چگونه بسازیم؟ فلان دانشگاه را چگونه بسازیم؟ اینها زیر گوش هم دارند شما این قدر بده، من این قدر می‌دهم! اینها نجواست که دیگری متوجه نمی‌شود، اینها را فرمود عیب ندارد. ﴿إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾، یا دارند به یکدیگر می‌گویند شما این کار را کردی خوب نبود، چرا این کار را کردی؟! دارد امر به معروف می‌کند زیر گوش هم می‌گوید. خود این عمل «فی نفسه» معصیت نیست. قسمت ۱/ مجادله/تسنیم

اصل نجوا ذاتاً حرام نیست. برهان مسئله هم همین آیه سوره مبارکه «مجادله» است که فرمود: ﴿لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾. اگر ﴿لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ شد، این دلیل هم توسعه می‌دهد هم تضييق؛ می‌گویند علت هم معصیت است هم مخصّص همین است. اگر گفتند: «لا تشرب الخمر لانه مسکر»؛ یعنی اگر چیز دیگری مسکر بود و شراب نبود، آن هم محرّم است. اینجا اگر چیزی باعث حزن مؤمنین «بما انه مؤمنین» شد محرّم است، ولو اینها تغییر زبان بدهند و به زبان محلی حرف بزنند. یا با رمز حرف بزنند، به هر حال باعث رنجش مؤمنین است در فضای مثلث‌گونه مدینه. اما این عطف شیء بر نفس مستحضری که فاقد نکته ادبی است. این سه کلمه حتماً آن جهت فارغشان معیار است. نباید بگوییم که اینها یک جهت مشترکی دارند. البته جهت مشترکی دارند؛ اثم و عدوان و معصیت، هر سه هم «معصیة الله» اند، هم عدوان اند، هم «معصیة الرسول» اند. جهت مشترک داشتن، مصحح عطف نیست. آن جهت تغایر داشتن مصحح عطف است و گرنه عطف شیء بر نفس است که فاقد نکته ادبی است. قسمت ۱/ مجادله/تسنیم

فرمودند اولاً در هر نجوا مستحضر باشید که ذات اقدس الهی حضور دارد و شما او را نمی‌بینید و تحت شمارش او هم در نمی‌آید که ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ [۱] که فرق بین رابعِ ثلاثه و ثالثِ ثلاثه گذشت؛ اگر سه نفر نشستند دارند نجوا می‌کنند، حقیقتاً سه نفرند. آنچه زیر عدد و شمارش می‌آید سه نفرند؛ اما سه تا علم است سه تا وجود است؛ در کنار این سه تا علم، یک علم نامتناهی است که به حساب اینها به عدد در نمی‌آید؛ لذا وقتی می‌خواهند بشمارند، بیش از سه نفر نیست. آن علم نامتناهی چهارمی سه نفر است، نه چهارمی چهار نفر. از آن گذشته، وارد مسئله نجوا و زیر گوش گفتن شدند. در صدر اسلام عده‌ای از منافقین در محافل رسمی و غیر رسمی زمزمه‌ها و توطئه‌هایی داشتند که زیر گوش هم می‌گفتند. این کار، جامعه اسلامی، مسلمان‌ها و متدین‌ها را می‌رنجاند. محور تناجی و زیر گوش گفتن اینها هم سه چیز بود: یا «معصیة الله» بود یا معصیت مردم بود، حقوق مردم را می‌خواستند بخورند، یا معصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که می‌خواستند احکام سیاسی آن حضرت و رهبری آن حضرت را نقض کنند. همه اینها «معصیة الله» است؛ لکن تفصیل قاطع شرکت است. اینکه قرآن در سور مدنی «حق الله» را با «حق الناس» با «حق الحكومة» از هم جدا می‌کند، برای اینکه به ساختار حکومت هم نظم خاصی عطا کند. اصل تناجی را چون مایه حزن مسلمان‌ها بود، این را منع کرد. فرمود زیر گوش هم نگویید، این کار ممنوع است. با اینکه در اسلام تناجی یعنی زیر گوش هم گفتن در مجالس مسلمان‌ها مؤمنین را می‌رنجاند و فکر می‌کردند این منافقین در صدد توطئه جدید هستند، اینها با نهی حضرت، دوباره

تناجی می‌کردند؛ لذا ذات اقدس الهی فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ﴾؛ اینها با اینکه دین دستور داد که در مسجد در حضور مردم شما زیر گوش هم سخن نگویند مؤمنین را می‌رنجانند، مع ذلک تناجی می‌کردند، این دهن کجی را داشتند. این اصل تناجی که «فی نفسه» در جامعه ممنوع است.

حالا فرمود اگر خواستید تناجی کنید گناهی روی گناهتان نیاید. بعضی دو گناه است، بعضی یک گناه؛ اگر امر عادی باشد، صرف تناجی باشد، چون مایه حزن مؤمنین و هراس آنهاست، فقط یک گناه است و اگر محور تناجی شما اثم، عدوان و ﴿مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾ باشد، هر کدام از اینها باشد به اضافه گناه تناجی، می‌شود دو گناه.

تعاون را در قرآن کریم به سه حکم محکوم نکرده، تعاون دو حکم دارد. در سوره مبارکه «مائده» فرمود که تعاون داشته باشید؛ در آیه دو سوره مبارکه «مائده» فرمود: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى﴾، این مورد امر است. ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾، که این تعاون منهی است. اثم و عدوانی که در سوره «مائده» آمده، همان اثم و عدوانی است که در سوره مبارکه «مجادله» است؛ یعنی یا «حق الله» یا «حق الناس»؛ لکن اصرار سوره «مجادله» بر این است که درست است که راهنمایی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا به «حق الله» بر می‌گردد یا به «حق الناس» یا درباره احکام الهی است یا درباره مسائل مردمی، از این دو بیرون نیست؛ لکن چون استناد دارد به خود حضرت، نافرمانی او هم گناه سوم محسوب می‌شود. در آیه دو سوره مبارکه «مائده» فرمود: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى﴾، این یک؛ ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾، این دو. در جریان تناجی، اصل تناجی در حضور جامعه اسلامی را منع کرد؛ لکن فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَجَّوْنَ﴾، به یکی از این سه گناه: ﴿بِالْإِثْمِ﴾ که «حق الله» است، ﴿وَ الْعُدْوَانِ﴾ که تجاوز به حقوق مردم است، ﴿وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾ که دهن کجی به راهنمایی حضرت است. ﴿وَ إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ﴾، بعد فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى﴾، این ﴿تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى﴾، که به دو امر اشاره می‌کند، مشابه همان ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى﴾ است، بعد فرمود اینها نه تنها آن بی‌ادبی را دارند، بلکه برخی‌ها از خود یهودی‌ها آموختند که وقتی وارد محضر حضرت می‌شدند بی‌ادبی می‌کردند به جای اینکه بگویند: «السلام علیک»، می‌گفتند: «السَّامُ علیک». سام هم به معنی مرگ و امثال آن است. ﴿وَ إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ﴾، تحیت دارند اظهار ادب می‌کنند به چیزی که خدا تحیت نکرده است. خدا به «السلام» تحیت کرده، نه به «السام» که به معنی مرگ و امثال آن است. سلام را ذات اقدس الهی به همه مؤمنین فرستاد که بحث آن در روزهای قبل مشخص شد. هم سلام را هم صلوات را؛ سلام را به طور عمومی وعده داد بعد از اینکه جریان موسی و هارون (سلام الله علیهما) را ذکر کرد، فرمود: ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ﴾، [۲] بعد فرمود: ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي﴾؛ [۳] ما به بندگان مؤمن خودمان همین گونه جزا می‌دهیم. صلوات را در سوره مبارکه «احزاب» مشخص کرده است. در سوره مبارکه «احزاب» که ﴿إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ﴾ [۴] دارد، دارد که ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ



إِلَى النُّورِ؛ [۵] خدا بر مؤمنین صلوات می‌فرستد، برای اینکه اینها را نورانی کند. در «آیه الكرسي» دارد: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، که اینها ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. [۶] اما در سوره «احزاب» دارد صلوات می‌فرستد. چرا حالا ما تلاش و کوشش نکنیم خود را مشمول صلوات آن حضرت قرار ندهیم؟

به هر تقدیر فرمود اینها تناجی دارند، اصل تناجی «فی نفسه» در جامعه اسلامی در حضور مؤمنین که آنها را می‌رنجاند، باعث اذیت آنهاست، حرام است «فی نفسه» و اگر ﴿بِالْإِيمَانِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾ باشد، معصیتش مضاعف است و اگر نه، درباره برّ و تقوا باشد، اصل نجوا گناه است، بقیه گناه دیگری کنار او نیست. قسمت / ۱۰ مجادله/تسنیم

اما کسانی که ﴿بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ تناجی دارند، وقتی جامعه این چنین باشد، همه راحت‌اند. این فرهنگ وقتی فرهنگ عمومی باشد، می‌دانند این آقایان که در زیر گوش هم می‌گویند، درباره اینکه ما چگونه مشکل این مسجد را حلّ کنیم، یا چگونه مشکل جامعه را حلّ کنیم، یا چگونه فقر مردم را برطرف کنیم. می‌دانند که زیر گوش هم دارند همین را می‌گویند، این حزنی ندارد. در جامعه اسلامی وقتی فرهنگ این شد که هیچ وقت زیر گوش هم مطلبی نمی‌گویند، مگر ﴿بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾. اینها خوشحال‌اند و دیگر حزنی در کار نیست؛ اما دو تا منافع وقتی که در کنار هم نشستند در یک جامعه عمومی دارند حرف می‌زنند، اینها نگران می‌شوند.

بعد فرمود اینها ﴿حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا﴾ که فرق «یصلی» با «تصلیه» قبلاً بحث شد؛ یکی ثلاثی مجرد است که سوخت و سوز ظاهری است؛ دیگری ﴿تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ﴾ [۷] است که باب تفعیل است سوخت و سوز درونی است. قسمت / ۱۰ مجادله/تسنیم

اگر جامعه این چنین باشد که همه‌شان مؤمن‌اند، منافق ما در جامعه نداریم، اینها وقتی که زیر گوش هم حرف می‌زنند، درباره کار خیر است. این از بحث بیرون است این جامعه، جامعه اسلامی شد و زیر گوش هم اگر می‌گویند درباره برّ و تقواست. اما در صدر اسلام و مانند صدر اسلام که یک سلسله منافقین‌اند در صدد ایدای مسلمین‌اند، اینها اصل تناجی‌شان معصیت است، چون باعث اذیت دیگران‌اند. اگر محور مناجات و تناجی آنها، اثم و عدوان و معصیت رسول بود، یک گناه مضاعف است. قسمت / ۱۰ مجادله/تسنیم

اصل نجوا کردن در حضور یک عده، ممدوح نیست. چند نفر در یک جا نشستند دو نفر دارند زیر گوش هم مرتّب نجوا می‌کنند سخن بگویند، این عده‌ای را می‌رنجاند، مناسب نیست. ادب محفل اقتضا می‌کند که انسان با یکدیگر در جلسات عمومی نجوا نکند.

مطلب بعدی حرفی است که جناب فخر رازی دارد؛ درباره ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾، برخلاف حرفی است که دیگران گفتند. دیگران یک تعبیر لطیفی داشتند که در بحث دیروز گذشت. در هر هیأت امنایی، در هر مشورتی، در هر انجمنی به هر حال عدد فرد است نه زوج، برای اینکه اگر اختلاف نظری پیش آمد اکثریتی باشد و اقلیتی. در فرد این اکثریت و اقلیت هست. اما در زوج

این نیست آن وقت جریان سقیفه مطرح شد که گفت من بیش از شش نفر نداشتم؛ البته راه حلّی هم مشخص کرد که اگر اختلاف نظر بود حرف چه کسی را گوش بدهند. اینکه هیأت امنا هیأت مؤسس هیأت مدیره، اینها باید فرد باشند که اختلافی پیش آمده اکثریت و اقلیت داشته باشیم، یک مطلب معقول عرفی است. اما جناب فخر رازی می‌گوید سرّ اینکه قرآن فرد را مطرح کرده است ثلاثه و خمسه و امثال آن را مطرح کرده است، برای اینکه اگر اختلافی پیدا شد یک نفر حاکم و حکم باشد. [۴] اگر یک نفر مثل دیگران یک نظر داشت، آن صلاحیت حکمیت را نداشت و حکمیت او مقبول سایر اعضا نبود، این اثری ندارد.

بنابراین وجه اولیّه همان است که در هر هیأت امنایی و اینها عدد فرد باشد که اکثریت و اقلیت داشته باشیم ما، نه اینکه این یک نفر داور و حکم و حاکم باشد بین دو نظر، چون خود او در حدّ یکی از اینهاست.

مطلب بعدی آن است که اگر عصیان یا اطاعت جداگانه مطرح شد که می‌گوییم اطاعت خدا و اطاعت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، این معلوم می‌شود که اطاعت خدا به همان احکام الهی برمی‌گردد، اطاعت پیامبرش به آن مسائل رهبری و اداره امور و فرماندهی جنگ و اینها که فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أَسَامَةَ» و مانند اینها. آن جا که اطاعت خدا از اطاعت پیامبرش یا عصیان خدا از عصیان پیامبرش جدا نشد، آن در معنای جامع به کار رفته است. در سوره مبارکه «نوح» آیه ۲۱ به این صورت آمده: ﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي﴾، این ﴿عَصَوْنِي﴾، جامع بین آن است که آنچه از طرف شما به اینها گفتم اینها گوش ندادند. آنچه به عنوان ولیّ و راهنما گفتم، اینها گوش ندادند. ﴿إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وَكَّدَهُ إِلَّا خَسَارًا﴾.

اما آیه محل بحث یعنی سوره مبارکه «مجادله»، چون تفصیل قاطع شرکت است، اینکه فرمود اینها نجوایشان ﴿بِالْإِثْمِ﴾ است، زیرا ﴿يَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾، به سه امر ذکر کردند، معلوم می‌شود که یکی «حق الله» است که احکام الهی است؛ یکی حق مردم است که تجاوز به حقوق مردم است؛ یکی نافرمانی از فرمانده لشکر و فرمانده جنگ و امثال آن است که فرمود: ﴿بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾، براساس آن اهمیتی که در مدینه این منافقین در اثر کارشکنی داشتند، آیاتی که در سوره مبارکه «مجادله» یا سایر سور مدنی می‌آمد، این مرزها را جدا می‌کرد که اینها مطیع خدا نیستند مطیع پیامبر نیستند. در جریان جنگ أحد مستحضرید که حضرت وقتی فرمان داد که باید برویم أحد، همه حرکت کردند، ولی یک سوم این مردم که منافق بودند از بین راه برگشتند. رقمشان هم کم نبود، حضرت فرمود ما باید برویم بیرون مدینه بجنگیم نه داخل شهر. اینها چون هم وابسته به مشرکین بودند هم راز و سرّی با مشرکین داشتند. حاضر نشدند بروند در أحد که آن حادثه در أحد پیش آمد. پس اگر تفصیلی آمد مثل این سوره مبارکه «مجادله» تفصیل قاطع شرکت است. «حکم الله» و «حکم الرسول» از هم جداست. اگر تفصیلی نشد مثل آیه ۲۱ سوره مبارکه «نوح»، حکم خدا و حکم رسول، هر دو یکجا بیان می‌شود.

در آیه نُه محل بحث سوره مبارکه «مجادله» فرمود اگر خواستید نجوا کنید: ﴿فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَيْمِ﴾، درباره معصیت خدا و تعدی حق ملت و مردم و نافرمانی فرمانده قوا ﴿وَتَنَجَّوْا بِالْبُرِّ وَالتَّقْوَى﴾؛ نه تنها معصیت نکنید، بلکه به برّ و تقوا با یکدیگر گفتگو کنید. ﴿وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾. قسمت ۹/مجادله/تسنیم

فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَيْمِ وَ الْعُدْوَانَ وَ مَعْصِيَةَ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾، ضامن اجرای احکام و حکم الهی، اعتقاد به مسئله معاد است، چون - معاذالله - اگر معادی در کار نبود، انسان بعد از مرگ مسئول نبود. در قرآن آمده است این طور نیست که مسلمان و غیر مسلمان یکسان باشند: ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾؛ [۵] اگر - معاذالله - بعد از مرگ خبری نباشد، هر دو می شوند معدوم. در حال عدم که فرقی بین مؤمن و کافر نیست. در نشئه عدم وقتی اینها نیستند، وقتی پوسیدند و نیست شدند، دیگر نمی شود گفت به یکی جایزه می دهند به یکی پاداش می دهند، به یکی کیفر! قهراً کافر و مؤمن، عادل و ظالم، می شوند یکی. پیام قرآن کریم این است که آیا خوب و بد، ظالم و عادل، مؤمن و کافر یکی هستند؟ یعنی عالم پوچ است؟ عالم باطل است؟ عالم بی هدف است؟ ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾ یا یک حساب و کتابی هست؟ اعتقاد به معاد، ضامن اجراست. اخلاق هم همین طور است. اگر اعتقاد به معاد را - معاذالله - بردارند یا تضعیف بشود، اخلاق ضامن اجرا ندارد. برای چه آدم خوبی باشد؟ برای چه اگر مالی به دست او آمده نگیرد؟ برای چه او مواظب چشم و گوش خود باشد؟ چرا لذت نبرد؟ تنها عاملی که ضامن اجرای اخلاق است، مسئله معاد است؛ البته معاد به مبدأ برمی گردد؛ یعنی اگر دین را برداریم اخلاق ضامن اجرا ندارد. به چه دلیل او آدم خوبی باشد؟ به چه دلیل از لذت صرف نظر کند؟ به چه دلیل از مال مردم صرف نظر کند؟ حالا مال مردم به دست او رسیده، به چه دلیل نگیرد؟ یا با نامحرمی در تماس است چرا بهره نبرد؟ هیچ ضامن اجرایی برای اخلاق نیست، مگر مسئله معاد که آن هم بازگشت به توحید است؛ لذا در غالب اینها اگر همه نباشد، هر جا مسئله احکام الهی و اخلاق الهی و حقوق الهی مطرح شد جریان معاد را ذکر می کند برای اینکه این ضامن اجراست. بعد می فرماید این گونه از نجوا نه هر نجوایی که «الف» و «لام» آن، «الف» و «لام» جنس باشد، این طور نیست. این نجوهای مصطلح که اشاره کردیم این «من الشیطان» است، برای اینکه مؤمنین را برنجانند. در غالب این سور مدنی از منافقین و توطئه منافقین سخنی به میان آمده است.

یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که آن بیان را سیدنا الاستاد در المیزان خوب تشریح کرد که یک وقت هم فرمایش ایشان نقل شد. فرمودند در غالب سور مدنی از نفاق و منافقان سخن به میان می آمد، این یک؛ رقم منافقان هم تقریباً یک سوم مردم مدینه بود به شهادت جریان جنگ أحد، این دو؛ چون هزار نفر حرکت کردند سیصد و اندی برگشتند! پس رقم اینها کم نبود. سوم اینکه اینها دائماً درصدد توطئه بودند؛ یا معصیت خدا را نجوا می کردند یا معصیت حقوق مردم را، یا حقوق پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را، این کار را می کردند. حتی نهایت بی ادبی را اعمال کردند که آیه یازده به بعد سوره مبارکه «نور» جریان إفک را مطرح

کرده است که اینها حاضر نشدند بیت مکرم آن حضرت را مصون نگه بدارند اهانت کردند یک امر بین‌الغی را تهمت زدند. پس اینها این گونه هستند؛ هم در رماندن شتر در قصه تبوک دست از ترور برنداشتند؛ منتها موفق نشدند؛ هم در اهانت کردن به حرم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم). پس هیچ کاری از منافقان برنیامد که نکنند، رقم اینها هم که سنگین بود، بسیاری از آیات سور مدنی هم درباره منافقین است. بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) این است که بعد از اینکه حضرت رحلت کرد اینها غدیر را فراموش کردند و سقیفه را زنده کردند اصلاً خبری از نفاق و منافقان در مدینه نبود. اینها کجا رفتند؟ یا باید بگویید همه اینها دفعتاً مُردند! اینکه نمی‌شود گفت که این سیصد و اندی نفر یک روزه مُردند. یا بگوییم همه آنها برگشتند توبه کردند مثل سلمان و اباذر شدند، این هم که نیست یا با حکومت ساختند «و هو الحق». فرمود شما تمام این کارشکنی‌هایی که منافقین داشتند چطور بعد از سقیفه دیگر این کارشکنی‌ها نبود؟ چون همه آنها دستشان به حکومت بند شد. یک جمله متنی در نهج البلاغه است که این جمله را سیدنا الاستاد در المیزان شرح کرده است. این برای آن است که در فاطمیه هر کدام ما یک مجلس عزایی اینها داریم ولی اینها کافی نیست. این خطبه نورانی فدک حضرت امیر درسی یعنی درسی است، اگر کسی ادعا می‌کند که من این خطبه را بدون استاد می‌فهمم خطبه! نه خطابه، آن خطابه را می‌شود کسی که با فقه و اصول و اینها آشنا شد مسئله ارث را و مسئله نخله را و مسئله فدک را خوب حضرت تبیین کرد که بینه برای کیست؟ سوگند برای کیست؟ اینها را کسانی که فقه و اصول خواندند می‌توانند بفهمند؛ اما آن پنج شش سطر خطبه را، نه خطابه! آن را اگر کسی ادعا بکند که من بدون استاد می‌فهمم، بیاید یک امتحانی بدهد! این است که این خطبه نورانی باید درسی بشود درسی یعنی درسی بشود. خطبه غدیر اصرار شده - الحمدلله - درسی شده، دارند می‌خوانند درس می‌خوانند بحث می‌کنند. این خطبه نورانی هم باید درسی بشود. مرحوم کلینی مستحضرید در این هشت جلد کافی فرمایشی ندارد حدیث نقل می‌کند، در برخی از مطالب احادیث اصول دین، گاهی یک فرمایشی دارند. خیلی پخته است، فرق بین اراده ذاتی و اراده فعلی، یا صفت ذاتی و صفت فعلی چیست؟ این را دارند. وجود مبارک حضرت امیر بار دوم که برگشت آماده کند تا به صفین برسد «استنهض»، خطبه‌ای دارد. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) می‌گوید حضرت برای بار دوم آماده کرد که برود به طرف صفین، خطبه‌ای خوانده که نیروها را تجهیز کرده. [۶] دارد که پدرم و مادرم فدای کسی که از حضرت امیر می‌خواهد یاد کند، خطبه‌ای ایراد کرده که اگر جن و انس جمع بشوند و در بین اینها پیغمبر نباشد، هرگز نمی‌توانند این گونه خطبه بخوانند! می‌دانید کلینی هم اهل غلو و اینها هم نیست و خودش هم در همان اول خطبه‌ای که ایراد کردند که آن روز هم قبلاً هم به عرض شما رسید این خطبه‌اش هفت، هشت صفحه بیشتر نیست. آخرین خط خطبه مرحوم کلینی در کافی این است که «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبَ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَ لَهُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ»؛ [۷] قطب فرهنگی یک ملت عقل آن ملت است؛ لذا مرحوم میرداماد در الرواشح السماویه این خطبه را جداگانه شرح کرد. حرف اول یک ملت با فرهنگ را عقل می‌زند، چون با عقل خدا ثابت می‌شود، با

عقل وحی ثابت می‌شود، با عقل امامت ثابت می‌شود، با عقل قیامت ثابت می‌شود، بعد دلیل نقلی پیش می‌آید. «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ»؛ همین کلینی که قطب فرهنگی یک ملت را عقل آن ملت می‌داند، در این قسمت می‌گوید اگر تمام جن و انس جمع بشوند بخواهند خطبه‌ای ایراد کنند همین خطبه «استنهض» که «بأبی و أُمی»؛ یعنی پدرم و مادرم فدای او، درباره حضرت امیر می‌گوید؛ اینها نمی‌توانند چنین خطبه‌ای بخوانند. بعد دلیلش را هم ذکر می‌کند. می‌گوید این شبهه مادیین را که از دیرزمان چندین قرن مانده بود چه کسی می‌تواند پاسخ بدهد؟ آنها که می‌گویند - معاذالله - خدایی نیست و قیامتی نیست، شبهه‌ای دارند در ازلیت ماده. می‌گویند شما که می‌گویید خدا هست، خدا عالم را یا «من شیء» خلق کرد یا «من لا شیء». از این دو چیز که بیرون نیست؛ یا از چیزی خلق کرد «من شیء»، یا «من لا شیء». اگر خدا عالم را «من شیء» خلق کرد پس قبلاً ذراتی بودند و خدا نداشتند و خدا از اینها عالم را ساخت. پس می‌شود موجودی بی‌خدا باشد! اگر بگویید عالم را «من لا شیء» خلق کرد، «لا شیء» که عدم است از عدم چیزی ساخته نمی‌شود. رفع نقیضین هم مثل جمع نقیضین محال است. خدا عالم را از چه خلق کرد؟ این شبهه ازلیت عالم که از چندین قرن چند هزار سال بود در همه آکادمی‌ها. گفت این را علی بن ابیطالب پاسخ داد و آن جمله را هم می‌گوید. اصرار ما این است که این جمله‌ای که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) از خطبه حضرت امیر می‌گوید این خطبه پاسخ آن شبهه هست، عین این جمله را وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) در خطبه فدکیه ۲۵ سال قبل از خطبه علی بن ابیطالب این را فرمود. حالا ببینید زهرا کیست! چون آن وقتی که حضرت وارد مسجد شد و خطبه فدکیه را ایراد کرد، تا حضرت امیر جنگ صفین و اینها را تجهیز کرد، ۲۵ سال فاصله شد. آن جمله نورانی این است که کلینی می‌خواهد که بفهمد. وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) در همین اول خطبه فدکیه دارد: «الحمد لله الذی خلق الاشیاء لا من شیء»، این یعنی چه؟ یعنی شما که دارید اشکال می‌کنید باید بفهمید نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست، چون هر دو می‌شود وجودی. نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، نه «من لا شیء». این را یک زهرا می‌خواهد بفهمد. شما همین شبهه را با خیلی‌ها در میان بگذارید ببینید که می‌مانند، چون خیلی از علما ماندند. فرمود: «خلق الاشیاء لا من شیء»، نه «من لا شیء». اگر «من شیء» بود بله اشکال وارد بود معلوم می‌شود که قبلاً ذراتی بود و خدا این ذرات را جمع کرد و این عالم را ساخت. اگر «من لا شیء» بود باز اشکال وارد بود، برای اینکه عدم چیزی نیست که آدم عدم را جمع و جور بکند و آسمان را بسازد، ولی نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست، چون هر دو موجه است. «نقیض کلّ رفع أو مرفوع»؛ [۸] نقیض هر شیئی سلب آن است. نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، نه «من لا شیء»، این در خطبه نورانی حضرت زهراست. ۲۵ سال قبل از اینکه حضرت امیر آن خطبه را بخواند، فاطمه (سلام الله علیها) خوانده است. «الحمد لله الذی خلق الاشیاء لا من شیء» و همین در خطبه نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه در هنگامی که بار دوم خواست جریان صفین را تجهیز کند گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانُ». [۹] بعد کلینی که خدا غریق رحمتش کند! حرفی زده که

این حرف بعدها باعث شد که صاحب شرح نهج البلاغه ابی الحدید معتزلی این چنین حرفی را بزند. ابن ابی الحدید معتزلی البته نه در این حد از فکر کلینی بود، در وصف یکی از خطبه‌های نورانی حضرت امیر آن جا دارد که من این خطبه را نه این خطبه صفین را؛ یک خطبه دیگری است که تقریباً جزء اواخر خطبه‌های حضرت امیر در نهج البلاغه است که بعدش ﴿أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ [۱۰] را ظاهراً قرائت کردند اوصاف برزخ و برزخیان را حضرت در آن خطبه بیان کرد. ابن ابی الحدید در شرح آن خطبه می‌گوید که من از پنجاه سال قبل تا الآن بیش از هزار بار این خطبه را خواندم و هر بار این خطبه نورانی را می‌خواندم «حدثت فيه موعظة و كرامة»؛ هر باری که می‌خواندم یک مطلب تازه‌ای می‌فهمیدم. بعد می‌گویم همان طوری که قرآن سوری دارد که در بعضی از آن سور آیات سجده‌دار هست، که اگر کسی بخواند مثلاً سجده واجب دارد، شعرا هم نزد خودشان چنین چیزی داشتند که به هر حال می‌فهمیدند قرآن چه می‌گوید، اگر این خطبه را نزد شعرا و ادبا بخوانند این خطبه علی در بین سایر خطب سجده واجب دارد، ادیبان می‌فهمند. این حرف را من به مرحوم علامه عرض کردم که این مبالغه نیست؟ خطبه حضرت امیر سجده داشته باشد یعنی چه؟ فرمود نه! مبالغه نیست، برای اینکه همان مطلب قرآن را اینجا بیان کرده است، در حقیقت سجده برای آیات قرآن کریم است. فرمود اگر یک وقت درباره ائمه، کلمات ائمه، چیزی گفتند، این وصف به حال متعلق موصوف است. آیات قرآن سجده دارد، حالا آن چهار آیه سجده واجب دارد، خیلی از آیات است که سجده مستحب دارد. فرمودند نه، مبالغه نیست.

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در همان جلد اول کافی «باب جوامع التوحید» این فرمایش را دارند. این فرمایش را که همه انسان‌ها جمع بشوند «و لیس فیهم نبی و لا ولی» [۱۱] نمی‌توانند این را بیاورند مرحوم صدر المتألهین می‌گوید ای کاش کلینی این جمله را اضافه می‌کرد! که اگر در بین اینها انبیای اولوالعزم هم بودند نمی‌توانستند مثل علی حرف بزنند. بله، انبیای بزرگ الهی اگر بودند مثل ابراهیم و موسای کلیم و عیسی مسیح اینها اگر بودند نمی‌توانستند؛ اما از انبیای دیگر بعید است که چنین چیزی ساخته باشد «لو کان لبان». همین جمله نورانی در خطبه فدکیه حضرت زهرا (سلام الله علیها) هست. حالا شما ضمن عزاداری این ایام فاطمیه این را مطالعه می‌کنید که آن استدلال قابل فهم است؛ استدلالی که «أُتِرْتُ أَبَاكَ وَ لَأُرِثُ أَبِي»، [۱۲] این در آن هست، بعد هم اشکال می‌کند شما از «ذو الید» بینه می‌خواهی؟ به من می‌گویی شاهد بیاور؟ این در فروع بعدی است به حضرت عرض کردند که تو بینه بیاور! قسمت ۹/ مجادله / تسنیم

بعضی موضوعات باید پنهان بازگو شود حتی در سطح ملت و جامعه / / مجادله ۹/ نور / قرائتی

## نتیجه گیری

گام بعدی در آمادگی تصمیم گیری و تعیین اهداف و راهبردها تضارب آراء و مشورت و نجوا با توجه به شرایط و ضروریات هر کدام از این روشهاست .

اصطلاحاتی مانند تمثیل ، جدال احسن ، مرا، و سایر مفاهیم در این ارتباط با شرح ارائه شده در متن روشهایی را در راستای بهینه سازی مشورت و تضارب آراء در اختیار قرار میدهند .